

به یاد پورغنی

مجموع مقالات

پیام ها و گزارش محفلی که به مناسبت انتشار دیوان شادروان عبدالقدیر پورغنی در شهر هامبورگ آلمان دایر شده بود.

گردآورنده: سهیلا غنی احمدی

با همکاری نصیر مهرین

ویژہ گی ہا:

بہ یاد پور غنی، مجموعہ مقالات
گرد آورنده: سہیلا غنی احمدی با همکاری نصیرمہرین
زمان چاپ: زمستان ۱۳۸۸ خورشیدی



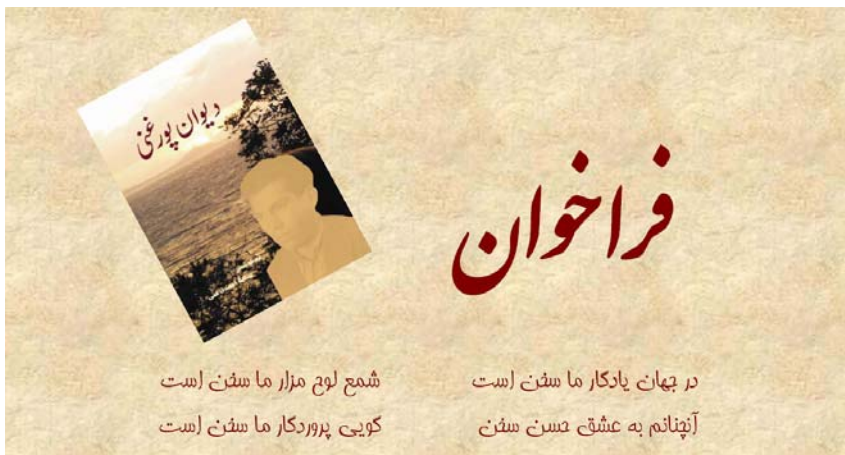
ہمکار برگ آرایہ و چاپ: "شاهمامہ"، ہالند

WWW.SHAHMOAM.COM

در این مجموعه نوشته هایی از این عزیزان را میخوانید:

صفحه

- ۵ - واسع بهادری
- ۱۰ - نصیر مهرین
- ۱۲ - پیام زهره یوسفی توسط سهیلا غنی احمدی
- ۲۱ - فریحه یعقوب
- ۲۴ - پیام استاد واصف باختری توسط صفرزاده
- ۲۶ - محمد ابراهیم حجازی
- ۳۰ - پیام حیدری و جودی توسط صفرزاده
- ۳۲ - پیام منصور سابل شباهنگ توسط صفرزاده
- ۳۵ - شبگیر پولادیان
- ۳۷ - خلیل الله ناظم باختری
- ۳۸ - محمد زرگرپور
- ۴۰ - فضل الله رضایی
- ۴۳ - محمد حیدر اختر
- ۴۶ - احسان ولی
- ۴۹ - پیام ضیاً قاری زاده (DVD)
- ۵۰ - یوسف کهزاد (DVD)
- ۵۴ - ذکیه کهزاد (DVD)
- ۵۷ - پروفیسور عنایت الله شهرانی (DVD)
- ۶۳ - لیلا تیموری (DVD)
- ۶۶ - پیام روان فرهادی توسط صفرزاده
- ۶۷ - نعمت الله مختار زاده
- ۷۱ - پیام داکتر محمد اکرم عثمان توسط صفرزاده
- ۷۴ - پیام محمد نسیم اسیر توسط صفرزاده
- ۷۸ - سهیلا غنی احمدی
- ۸۴ - عکس های یادگاری



محفل فرهنگی به مناسبت انتشار دیوان پور غنی

واسع بهادری

پس از انتشار دیوان اشعار شادروان عبدالقدیر پور غنی، به تاریخ هفتم ماه جنوری ۲۰۰۶ م. محفل با شکوهی در هوتل گل سرخ هامبورگ از طرف دختر مرحوم، خانم سهیلا احمدی پور غنی دایر گردید. در این محفل بیش از صد تن از شاعران، نویسندگان، فرهنگدوستان و علاقمندان و نزدیکان خانواده مرحوم پور غنی گرد آمده بودند.

در آغاز خانم سهیلا پور غنی پس از ابراز خیر مقدم شرکت کننده گان، با تأثر گفت: متأسفانه دیروز صبح، عزیزترین کس یا مادر

دوست گرانمایه ما، خانم زهره یوسفی وفات یافت. قرار بود خانم یوسفی ترتیب و تنظیم پروگرام امشب را عهده دار باشد. خانم زهره یوسفی در طی هفته های اخیر زحمات زیادی را در زمینه متقبل شده بود. به ایشان ابراز تسلیت کرده روح مادر گرامی عزیز خود را شاد می‌خواهیم. خانم سهیلا پورغنی افزود: با مشکلی که پیش آمد، موضوع هدایت پروگرام را با جناب آقای محمود صفرزاده در میان گذاشتم. این محترم گرانمایه که از ایشان همواره به نیکویی شنیده بودم، با وجود مشغولیت های روزمره زنده گی و داشتن وقت کم، خواست ما را با مهربانی پذیرفت. آنگاه گفت که، در ترتیب دیوان شعر پدر مرحومم، نویسنده گرامی آقای نصیرمهرین نقش بسیاری داشته است. ما از زحمات و حوصله مندی ایشان تشکر قلبی داریم. وی همچنان از انتشارات شاهنامه به مدیریت فرهنگ دوست گرانمایه، خانم منیژه نادری ابراز قدردانی کرد.

پس از آن، خانم سهیلا احمدی، مکرو فون را به آقای محمود صفرزاده سپرد. آقای صفرزاده که برحق یکی از سخنوران عزیز هستند، به نوبه خود از نبود خانم زهره یوسفی در محفل، ابراز تأسف کرد. وی با جملات بسیار رسا و خوش آهنگ، به ضرورت انتشار آثاری مانند دیوان شادروان پورغنی اشاره کرده، اشعاری را به خوانش گرفت و به معرفی پروگرام پرداخت.

نخست آقای نصیر مهرین دعوت شد تا سخنرانی کند. نصیرمهرین در خلال صحبت کوتاهی، از تصمیم خانواده مرحوم پورغنی مبنی بر انتشار دیوان به نیکویی یاد کرده و آرزو برد که این عمل بتواند زمینه تحرک اعضای خانواده کسانی را فراهم بیاورد که نبشته های از خود برجای گذاشته اند. آقای مهرین افزود: کم نبوده اند رفتگان آرمان بدل و آرزومندانی که آرزوی انتشار فرآوردهای قلمی خویش را بخاک برده اند. حیف و دریغ

است که بسا از کارکردها و فرآوردهای قلمی، در واقع صفحاتی از تاریخ ما، بدون اینکه روی انتشار ببینند، زیر خاک میشوند.



مهرین ادامه داد: با توجه به این کمبود، وقتی از تصمیم خانم سهیلا پور غنی و شوروشوق فرزندان ایشان برای انتشار دیوان شادروان پور غنی آگاه شدم و آنچه از تلاش های نیکوی ایشان دیدم، برایم بسیار مسرت بخش بود. متأسف هستم که کار بیشتری از من درکنار زحمات آنها ساخته نبود.

سپس خوانش پیام های ارسالی آغاز شد. پیامها به گونه نوشتاری و "دی فو دی" بود. سخنرانی ها، پیامها و اشعار بدین ترتیب تقدیم محفل گردید:

- زندگی پورغنی، به قلم خانم زهره یوسفی، به وسیله خانم سهیلا پورغنی.
 - گوشه هایی از زندگی خانواده گی پورغنی، به وسیله فریحه یعقوب نواسه شاعر.
 - پیام استاد واصف باختری، توسط ادیب سخنور آقای محمد ابراهیم حجازی.
 - هنرچيست و نگاهی به چند شعر پورغنی، آقای ابراهیم حجازی
 - پیام جناب حیدری وجودی
 - پیام آقای منصور سایل شباهنگ
 - خوانش مضمونی درباره شعر وبعد قصیده یی ازطرف آقای شبگیر پولادیان.
 - خوانش شعر از آقای خلیل الله ناظم باختری
 - پیام آقای محمد زرگرپور، سرپرست انجمن دوستداران سخن.
 - پیام کانون فرهنگی افغانستان آلمان، توسط آقای فضل الله رضایی
 - پیام نهاد بین المللی ژورنالیستان افغانستان توسط آقای محمدحیدر اختر.
 - صحبت محمد احسان ولی، خواهرزاده مرحوم پورغنی
- پیامهایی که در سیستم دی فو دی، از امریکا ارسال شده بود در روی پرده دیده و شنیده شد:

- پیام آقای ضیا قاریزاده
 - پیام آقای یوسف کهزاد
 - پیام خانم ذکیه کهزاد
 - پیام پروفیسر عنایت الله شهرانی
 - پیام خانم لیلا تیموری.
 - پیام آقای روان فرهادی
- درین محفل، اشعار و منظومه هایی ازطرف آقایان نعمت الله مختارزاده، داکتر محمد اکرم عثمان و نسیم اسیر خوانده شد و در

پایان سهیلا غنی احمدی پیام خود را همراه با ابراز امتنان از مهمانان، ارایه کرد. پس از صرف غذا، خانواده شاعر، از آقای نصیر مهرین خواهش کردند که با قطع فیته بی که دیوان اشعار با آن مزین شده بود، دیوان را در معرض مطالعه بگذارند. نصیر مهرین از خانم صاعقه احراری از معلمین و فرهنگیان بسیار مورد احترام این خواهش را به عمل آورد. خانم احراری فیته را قطع کرد که با کف زدن های شرکت کننده گان همراه گشت.

دربخش موسیقی آقای عبدالطیف یاری غزلیاتی از شاعر را خواند که با استقبال گرم مهمانان مواجه شد. و همچنان محمد عمر ولی و عبدالله سعید با موسیقی شاد به گرمی محفل افزودند. در پایان این بخش برنامه، از طرف خانواده مرحوم پور غنی، دسته های گلی برای خواننده گان پیامها و اشعار و هنرمندان داده شد.

آقای محمود صفرزاده، اشعاری از دیوان پور غنی را چندین بار دیکلمه نمود.

خانم سهیلا پور غنی بار دیگر از حضور شرکت کننده گان و شاعران و ادیبانی که پیام فرستاده بودند، ابراز تشکر کرد. وی وعده داد که این پیامها در آینده نزدیک منتشر خواهند شد. محفل حوالی ساعت سه صبح به پایان رسید.





دوستان سلام.

جای بسیار خوشبختی است ، که امشب شاهد تجلیل چاپ کتاب شادروان پورغنی و قدردانی از زحمات شاعرانه ی آن بزرگوار هستیم. چاپ و انتشار کتاب اشعار شادروان عبدالقدیر پورغنی، شاید در ظاهر امر کار آسانی به نظر آید . اما در واقع چنین نبوده است . اشعار شخصیتی که به دلیل آزاده گی اش، از چاپ در داخل کشور بازمانده بود، در پیچیده در پارچه یی بود که با سرگردانی ها و رنجهای دختر قدر شناس اش ، رنج ها ی بیشماری را تحمل نمود تا غریبانه ، دور از کشور به سر منزل مقصود رسید .

دوستان، با وجودیکه از سهم من در انتشار این اثر یاد میشود؛ اما آن چه خواهر ارجمند، سهیلا پور غنی و فرزندان گرامی ایشان انجام دادند، نه تنها حاکی از زحمات ایشان است ؛ بلکه جوانب آموزنده یی را در آن میتوان سراغ کرد. این موضوع زمانی بیشتر قابل درک است که به اسناد و مدارک و فرآورده های قلمی بازمانده از کسانی توجه نماییم که نقاب خاک بر روی ایشان افتاده است. دردمندانہ بسا از فرزندان خانواده های نویسنده گان به اهمیت انتشار کار عزیزان خویش توجه نمی نمایند. و چه دریغ و درد که به دلیل چنین بی اعتنائی و غفلتی ، برخی از فرورده های قلمی از دست رفته اند . امیدوار هستم انتشار این اثر و زحمات خانم سهیلا پورغنی بتواند، سرمشقی برای آن هموطنان ما نیز باشد.

آن چه من درین زمینه همکاری نموده ام ، بسیار کم و ناچیز است. بسیار متأسف هستم که کار توضیح نام ها و شرح برخی واژه ها و مفاهیم موجود در دیوان شادروان پور غنی را ، که در آغاز در نظر داشتم، نتوانستم به پایان ببرم. درین زمینه شایان یادآوری است، هر باری که از طریق تلفون به استاد و اصف باختری به منظور توضیح و ارایه ی معلومات بیشتر پیرامون موضوعی مراجعه نموده بودم ، با حوصله مندی نکات جالبی را یادآوری نموده بود.

شما با مطالعه ی دیوان اشعار و مطالبی که دوستان و نزدیکان نوشته اند، بهتر و بیشتر به شعر و سجایای شخصیت شادروان پور غنی پی می برید .

روان شاعر گرامی را شاد میخواهم .



خانم سهیلا پور غنی دسته گلی را به سخنگوی محفل آقای محمودصفرزاده می سپارد.

زهرة یوسفی *



حضار گرامی سلام و درود بر شما!
سپاس بیکران که محفل یادبود و
ارجگذاری شاعر گرانقدر پورغنی، با شمع
حضور هریک شما پررضیا و پر لطف شده
است.

با یقین به عشق پروردگاریکه ما را سخن
آموخت، به یاد صاحب سخنی می پردازیم
که سخن، عشق، غرور، سرمایه ودریک کلام توتم او بود. چنانکه
خود گفته بود:

آنچنانم به عشق حسن سخن

گویی پروردگار ما سخن است

آری سخن عشق پورغنی بود، اما نه هر سخنی، سخنی که او
به آن عشق میورزید از چشمه احساس مبدأ میگرفت. سخن برای
او فقط ترکیباتی از حروف و کلمات نبودند؛ بل ارزشها و
آرمانهای بودند تعبیه در بالهای ملکوتی شعر که او را امکان
صعود در مسیر مراد و معشوقش در بیکرانۀ جهان هستی میسر
میساخت.

سخن برای او پیمانۀ برای اعتراف تسلیم و تمنای قرب با
هستی آفرین بود. پورغنی با زلال ستره گستره سخن صداقت
ضمیرش را نمایان میکرد.
هرکه دیدم به کسب دولت و جاست

* خوانش پیام توسط سهیلا غنی احمدی

دولت پایدار ما سخن است
او بعد رفتن سخنش را به ارث گذاشت، برای هر سخن شناس
که خود را وارث سخن خوب میداند:

بعد از وفات ماست سخن یادگار

و این ارث پربها، امروز بدست ماست که آنرا به فردا انتقال
خواهیم داد، به سخن شناسان که قدر سخن و عشق سخن در
ضمیر داشته باشند، تا باشد این باورشاعر همیشه سبز باشد که
گفته بود:

در جهان یادگار ما سخن است
شمع لوح مزار ما سخن است

باری امشب سخن از سخن پرداز سخن سنج و سخن شناس
عبدالقدير پورغنی است که دولتش از سخن غنی، از تزویر فقیر،
از ریا مستغنی و از تملق عاری؛ مدعی مدعای ما سخن خودش
است که میگوید:

هرکه دیدم به کسب دولت و جاست
دولت پایدار ما سخن است
و یا

آزادی و محبت رسم دیار فقر است
در بارگاه دولت باروخرمجویید

دولت غنامند پورغنی شاعر مستغنی، اراده و عزمش به
استغنا و پالایش غرور انسانی و همت والا و سخاوت حاتم واره
اش که کاکه زاده بود در تقسیم داشته های مادی و ارزش های

معنوی هستی اش با هرکه او را شناخت و هرکه او را خواهد شناخت مییابد.

دست ما محنت احسان کسی را نکشید

عزم ما دولت ما، همت ما حاتم ما

پورغنی شاعری با تذکیه نفس، در سایه ای قامت آسمایی کابل زمین، آوانیکه اشعه خورشید سال ۱۲۹۷ را نوید میداد زاده شد و در سال ۱۳۰۵ خورشیدی در مکتب امانی برای اولین بار رسماً در دستش قلم گذاشتن، وسیله ایراکه عشق اش، یعنی سخنش را به واسطه آن جاودانی ساخت.

پورغنی هرچه در مدرسه و مکتب آموخت به مرادش نبود و به مزاقش نیفتاد و از این بابت دل‌تنگ بود. تاآنکه مصاحبت و نظارت عبدالکریم تالقانی میسرش افتاد، عقده‌گشایی کرد و مرام دل‌گفت، زانو زد و اقرار بی‌بضاعتی نمود و سر و راز مقصود پرسید. عبدالکریم تالقانی شاعر و نویسنده عصر خودش که عشق فرهاد گونه پورغنی را به سخن، شیرین دریافت، افسرده‌گی را با نوشداروی سخن از او زدود و ریسیدن به سر رشته ای سخن را به او آموخت.

شاعر آنقدر گسست و به سخن پیوست که افسوسی در دلش جا نداشت.

عبث مشو غنی دل‌تنگ نامرادی خویش

زباقیات جهانت اگر سخن باقیست

با آنکه طبع شعر، سخن دانی و سخن سنجی در تبار پورغنی از سالک بالا حصار میرزا قیام‌الدین قیام، ملک الشعرا بیتاب تا کاکه عبدالغنی نسواری مانند یک زنجیر فطری توسل و امتداد داشت، اما پورغنی عبدالکریم تالقانی را استاد و راهنما برای رسیدن به مرادش میدانند. مطالعه اشعار پورغنی میرساند که وی شیفته سبک هندی بود. او بیشتر غزل سرور، یا اگر مقبول‌تر ادا

شور، بیشتر عشق هایش را در جام غزل ریخت و به شرب سخن
سنج داد، سخنش که شیره از عشق داشت شناخته شد و مقبول
گردید.

در غزل هر مصرع من، مرهم داغ دل است
غیرت شوریده گان، هر بیت دیوان من است

پورغنی ارادت و شیفته‌گی خاصی به عرفا و متصوفین چون
مولانا، حافظ، صائب و بیدل داشت. از قول داکتر عنایت الله
شهرانی که شناخت وافر از شاعر دارد:

« پورغنی با حافظه فوق العاده‌یی که داشت هزاران بیت از
بیدل و صائب را در ذهنش حک نموده بود. شاید این شیفته‌گی او
به شخصیت و خصوصیات عرفا و متصوفین ناموردلیل به
مجدوبیت و علاقه اش به عرفان و تصوف بوده یا شاید هم جذبات
روحی او را جانب عرفان و تصوف میکشاند که این با تاسف
زیاد روشن نیست، فقط در مآخذ، پورغنی از جانب استاد صلاح
الدین سلجوقی شاعر وارسته، عارف و صوفی شناسایی شده
است.»

توانایی دیگر پورغنی در کار برد حساب ابجد در ابیات
اشعارش میباشد که یقیناً استفاده از این شیوه به نسبت شیفته‌گی اش
به ادبیات کلاسیک بوده است. پورغنی را شاعر پر معالعه، پر
فهم و پر معلومات خوانده اند.

در پهلوی اینها از مطالعه آثارش میتوان وی را شاعر نقاد،
نترس، و نوجو نیز خواند. او شاعر ناسازگار با رکود و خرافه
بود، در مقابل ناهنجاری های سیستم سیاسی و غفلت های
اجتماعی و تربیتی بی تفاوت نبود. دگرگونه پذیر بود و صواب
میدید هوشدار دهد:

تا ماه رسید قافله دیگران هنوز

خوابست در رباط هوس کاروان ما

زمانی هم که نفس هایش در حریر سخن تنپوش اجتماع میشد، قیچی برشگران کوتاه اندیش و بلند برش حریر سخن او را می بریدند و گاهی هم پیوند ناباب و خود پسند به آن می زدند. بگفته خودش: دو بیت را سانسور کردند دو بیت از خود آوردند. اما آن برشها سببی شده نتوانست تا شاعر کوتاه اندیش و متملق گردد.

یکی از برجسته گی های پورغنی رادانشمند عالیقدر داکتر شهرانی خارق العاده گی فکر و حافظه وی میداند و نقل میکند که پورغنی از شهر کابل و آنچه تعلق به کابل دارد شناخت بسیار و خیلی دقیق داشت البته از گذشته ها تا عصر خودش. با تاسف که امکان و وقت نوشتن تاریخ کابل میسرش نشد در غیر آن دقیق ترین و صحیح ترین تاریخ در مورد کابل میتوانست از قلم وی باشد.

پورغنی دل آزرده یی از جور روزگار داشت، شکست نهال آرزوهایش عبدالوکیل قامت تحمل اش را دولا کرد و جام غزل هایش همواره از تلخی درد مملو بود.

هرگز نمیرود زیادم
مرگ فرزندان غربت آغوشم

و یا

من کیم سرگشته پیر نا قرار
نوجوان گم کرده در روزگار
میروم در جستجویش روز و شب
شهر در شهر و دیار اندر دیار

سوزش درد در ناله های شاعر در سراسر دیوان وی قابل احساس است.
با اهل درد، شام و صبا گریه میکند

هر کس که گشت همدم ما گریه میکند

و یا

روز غم کس نشود جز غم ما همدم ما
غم ما بود که شد همدم روز غم ما

بسیاری از اشعار پورغنی حکایت از دلدادگی شاعر به
محبوب میکند که از دید خودش چنین خصوصیات داشت:

دو چشم است رهنما اندر ره عشق

دو ابرو قبلتین کعبه عشق

لب لعلت بسان آب زم زم

جمالت خضر درمان ره عشق

نظر به روایتی، با آنکه شاعر در زنده گی به وصال محبوبش
نرسید اما تا آخر عمر، محبوه اش ملکه قصر خیال و خمر خمار
او باقی ماند.

جوهر آرزو در بوته جان است هنوز

ذوق دل در گرو عشق بتان است هنوز

عمرها رفت و ادب پرده کش ناز نشد

شور حرمانم همان بود و همانست هنوز

در مورد فرجامین دیدار شاعر با محبوه اش، سهیلا احمدی
دخت پورغنی نقلی دارد خیلی اندوهبار و در عین حال از حوادث
خیلی کم نظیر روزگار.

روزی در مقابل شاعر خیلی از مردم میآیند که در جمع آنها
شماری از آشنایان وی نیز دیده میشوند و جنازه بی در شانه
دارند. شاعر جویای نام شخص خوابیده در تابوت میشود، اسمی
را که می شنود او را آشفته و ویران میکند، چونکه ملکه قصر
خیالهای او، کسی که عشق را با نام او شناخته بود، در تابوت
خوابیده بود. شاعر عشقش را بشانه میکشد و با او از روزهای پر

درد فراق و لحظه های پر آرزوی وصال طی سالیانی که محبوب
را انتظار میکشید میگوید و شکر فرجامین دیدار را بجا میآورد.
شاعر با داستان خودش عشق اش را در گور گذاشت و آنچنان
افسانه وار فرجامین دیدار را نصیب شد.
پورغنی خوش مشرب و خوش صدا، هوادار موسیقی و
هواخواه خوش خوانان نیز بود. در خرابات گذر داشت و از
خوشنواها مخصوصاً استاد سراهنگ که سخن خودش را می
سزائید با گوش دل می شنوید:

بتو حسن نیکو نمی ماند

بمن این های و هو نمی ماند

میرسد ساقیان پی در پی

پر زمی این سبوح نمی ماند

گر مرا کشتی از جفا بتو هم

عزت و آبرو نمی ماند

شاعر صوفی مشرب در خانقاه سماع با جان میکرد:

بسکه دنیا را بساط ناسامان یافتم

عالم و حشت، سرشت این بیابان یافتم

علم و دانش گرچه انسان را به مهرومه کشید

پیش فهم ذره اش مبهوت و حیران یافتم

از دیار عشق تا منزلگه علم و هنر

جمله را میدان بازیگاه طفلان یافتم

شاعر در قرب دوست گدای عشق بود، چنانکه می گفت:

غریبان جهان را آشنا یا شاه اجمیری

نوازش پرور هر بینوا یا شاه اجمیری

چنان پرتو فروز سرزمین عشق و عرفانی
که خورشید جهان در قرن‌ها یا شاه اجمیری
تمنا خانه دل عمرها در سوز هجران بود
شراری ده دل سوزان ما یا شاه اجمیری
کجا باشد علاج دردمندان دیار عشق
چو درگاه تو آن دارالشفای شاه اجمیری

چنانچه از اکثر اشعار پورغنی نمایان است، شاعر آنچنانکه از دست رفتن جوانی دریغ داشت، از حیف شدن دست آورد های دوره جوانی، بدلیل وقوع حوادثی نیز افسوس میکرد. چنانچه اکثر اشعار موجود شاعر از دوره پختگی عمر وی است. پرداخت شایسته شاعر از مراحل هستی و تشبیه آن به خواص طبیعت برداشتهای تفکر مقبول وی را عریان میسازد. شاعر پرسشگر گاه گاهی حتی زیاد تر از آن به فلسفه هستی عمیق میشود و حلقه های سوال از تناب اندیشه‌اش می آویزد، این چنین:

راز دنیا را نداستم که چیست؟

این معما را نداستم که چیست؟

پورغنی والا همت، مستغنی و غنی کلام هفده سال قبل در
آخرین وداع‌اش گفته بود:

دریغا که بی ما بسی روزگار

بروید گل و بشگفت نوبهار

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت

بیاید که ما خاک باشیم و خشت

و اما امروز بعد از هفده سال یکبار دگر این بیت صداقتش را
آواز میدهد که:
مرد نمیرد به مرگ . . .

آری عشق دخت غنی به پدر شاعر، او را به آن واداشت تا
چراغ دانش و بینش پدر را در خانه دل مشتاقان اش روشن ساخته
و نام و یادش را جاودانه در تداعی نگهدارد.

بانو سهیلا احمدی پور غنی رشته های ابریشم تابیده اندیشه و بینش
پدر را که بی وفایی زمان مهلت را از خودش دریغ داشت تا تن
پوش صفحات برهنه دیوانش بسازد، آرزومندانه به دستهای
صادق و ستره پژوهشگر و تاریخ نگار معاصر، محترم نصیر
مهرین سپرد، تا با جابجایی مقبول و مناسب ابیات این امانت، او
را یاری رسانیده آرزوی شاعر و دین پدر را در تدوین دیوانش
ادا نماید.

ما امروز دوباره پور غنی را با خود داریم. در تمام صفحات
این دیوان حضور خشنودی او حاضر است. در کلمه کلمه ابیات
دیوان صدای مطمئن اوست که ما را مخاطب میسازد:

بعد مرگ هم غنی نیم خاموش
خاک و گرد و غبار ما سخن است

زهی و مرحبا بانو سهیلا احمدی و محترم نصیر مهرین را که
گرد غبار زمان از رخسار سخن پور غنی زدودند و گنجینه کلام
وی را بعد از هفده سال آواره گی به فرهنگستان قامت گزین
ساختند.

روح شاعر مستغنی پور غنی شاد
یادش گرامی باد



خواندن سوانح شادروان پور غنی توسط فریحه یعقوب

مهمانان عزیز و گرامی، سلام. اولتراز همه باز هم تشریف آوری شما را به نماینده گی از فامیل پدر کلانم شادروان پور غنی خیر مقدم گفته و امیدوارم شب خوش و پر خاطره یی داشته باشید.

من سوانح مختصر خانواده گی شان را برایتان میخوانم.

مرحوم پور غنی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی در کوچه سردار جانخان کابل چشم به جهان گشود. پدرش غنی نسواری از جمله عیاران و کاکه های کابل بود. از طرف پدرش از دره جنت نظیر کشمیر و از طرف مادرش از رخنه پنجشیر بود. او در

سال ۱۳۰۵ شامل مکتب امانی شد. تا سال ۱۳۰۹ در آنجا به تحصیل ادامه داد. بعداً شامل مکتب صنایع نفیسه شد و تاصنف اول اعدادیه در مسلک رسامی به تحصیل ادامه داد. مرحومی در ۱۶ سالگی با دوشیزه یی از شهر زیبای بلخ به نام دلخواه ازدواج نمود و در ۱۷ سالگی برای ادامه کارهای پدرش غنی نسواری به معدن نمک تالقان اقامت گزید. در آنجا تحت نظر مولوی عبدالکریم تالقانی، میرزا محمد معطر که خود شاعر و نویسنده بود دوباره رشته تحصیل را بدست گرفت و اولین رباعی خود را سرود:

نه جور چرخ، نی ظلم فلک کرد

مرا عشق بتان بیچاره گگ کرد

فلک داغ دلم را شور میخواست

از آنهم ساکن کان نمک کرد

پدرکلانم دارای دو برادر بود. عبدالعلی خان سابق شاروال مزار شریف و رئیس روضه مبارک و دومی که سیف علیخان نام داشت. او دارای سه خواهر بود که همه شان جهان فانی را وداع گفته اند.

ثمره ازدواج پدر کلانم سه پسر بنام های عبدالجلیل غنی، عبدالوکیل غنی و محمد تیمور غنی بود که فعلاً در قید حیات نیستند. و یک دختر ایشان مادرگرامی ام، سهیلا احمدی غنی میباشد.

از پسر بزرگش عبدالجلیل غنی دو پسر بنام های محمد اقبال غنی و محمد الهام غنی و یک دختر بنام زهره غنی که با مادرشان مقیم امریکا هستند، بجای مانده است. پسر دومی ایشان، عبدالوکیل غنی ازدواج نکرده بود.

پسر سومی ایشان محمد تیمور غنی، دو پسر بنام های محمدغنی، غنی و عبدالوکیل غنی و دو دختر بنام های غزال شکوری و مژده سکندری دارند که خانم گرامی اش، عذرا غنی مقیم کشور آلمان هستند.

شادروان پورغنی در ماه سرطان ۱۳۶۶ خورشیدی در اثر بیماری سرطان چشم از جهان پوشید و در حضیره آبایی شان در بالاحصار کابل به خاک سپرده شد. روح شان شاد و یادشان همیشه در خاطره ها زنده باشد.

با تشکر فراوان

فریده یعقوب

پیام محترم استاد واصف باختری*



عبدالقدیر پورغنی سخنور و سخنسرای از سلاله عیاران

در میان سیمای ادبی چند دههٔ پسین کابل، عبدالقدیر پورغنی مردی، جوانمردی با ویژه گیهای خودش بود:

آزاده یی کوشنده و بخشنده، ظریف و طنز پرداز و در مواردی پرخشم و خروش و نهایت سختگیر در پذیرش شعر همگان خویش؛ و بهره ور از صراحت لهجه یی کم نظیر و در نقد حتا در برابر استادان بلند آوازه. شعر به پیروی از اسلوب و هنجار نظیری، صائب، کلیم، طالب آملی و مظهر می سرود. وبه پیروان دیگر مکتب های شعر به خصوص به خراسانی پردازان، ارج و بهای زیادی نمی گذاشت؛ و این را بی باور خویش کتمان هم نمیکرد. در مناظرات ادبی نیز به ستیزه خاص خودش، منطقی خصم افکن داشت.

شادروان پورغنی در شعر شناسی هم ذوقی مایه ور و استعدادی برجسته داشت و حافظه اش انباشته از والاترین سرودهای سخنسرایان مکتب هندی بود و شاعر دلخواهش صایب تبریزی.

* خوانش پیام توسط صفرزاده

از هم‌روزگاران خویش، بخشی از غزلهای عشق‌ری، نوید، شایق جمال و دهقان کابلی را به چشم عنایت و مرمت می‌نگریست و از سخنوران معاصر ایران امیری فیروزکوهی و تاحدودی رهی معیری را قابل اعتنای دانست.

زنده یاد پورغنی از شناخت نسخه‌های خطی کهن و انواع خطوط اسلامی و طغراه‌های شاهان و امیران نیز بهره‌ شگرفی داشت.

گذشته از این‌ها پور غنی در عوالم و اقالیم زندگی شخصی خویش، رادمردی بود عیارم‌شرب، فروتن در برابر افتادگان و سرکش و پرخاشگر در مقابل زورمندان و صدرنشینان جامعه. همانسان که پدرش مرحوم صوفی عبدالغنی، در روزگار خویش، از نامورترین عیاران و جوانمردان کابل بوده است.

فراوان شاد شدم که فرزند آن شاعر و ادیب گرامی و شماری از هواخواهان شعر و شخصیت وی برای گرامیداشت از جایگاه و پایگاه او به برگزاری محفلی می‌پردازند. من از این گرانمایگان بسیار سپاسگزارم. در این سالها شخصیت‌هایی همانند عبدالقدیر پورغنی کمتر سر از گریبان هستی بدر می‌آرند.

روان او شاد باد! و خاطره اش جاودانه

واصف باقتری



مەممەد ابراهیم بېجازى

از خدا جوئيم توفيق ادب
بى ادب محروم ماند از لطف حق
اي خدايي پاک بى انباز يار
دستگير و جرم ما را در گذار
ياد ده ما را سخن های رفيق
که ترا رحم آورد آن اي رفيق
گر خطا گفتيم اصلاحش تو کن
مصلحي تو اي تو سلطان سخن

هنر چیست و هنرمند کیست؟

در پاسخ این پرسش‌ها فرهنگ آریایی سرشار از تعریف‌ها و نظرها و تجربه‌هاست.

تنها فرقی که در این نظرها و تعریف‌ها و آگاهی‌ها دیده میشود این است که دایره معنوی آن هر چه از گذشته‌های دور به ما نزدیک میشود، محدودتر میشود. چنانکه هزار سال پیش هنر با فضیلت‌ها یکسان شمرده میشد و مرد دلیر و دادگر و بخشنده و بخشایشگر هنرمند شمرده میشد.

امروز پس از هزار سال هنر و گروه هنرمندان پدیدآورنده آثار هنری و بر روی هم آنچه ذوق سالم می‌پسندد میباشند.

نقاش، مجسمه ساز، آهنگساز، شاعر، هنرپیشه تیاتر؛ اینها هنرمند هستند. ولی به سخن حافظ که خود یک هنرمند بود، عشق‌ورزی هم یک هنر بود:

عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف

چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

هنر شعر در سرزمین ما پیشینه دیرینه دارد. گل وجود مردم این مرزو بوم با هنر شعر سرشته شده است، هنری که عشق‌ورزی را مجسم می‌کند. پس اگر امروز هنرمندی در میان هزاران هنرپیشه و هزاران هنرمند دیگر برجسته و سرشناس و نامور می‌شود، سزاوار یادکرد و تمجید و تحسین است.

"هنرمند هر جا رود قدر ببند و در صدر نشیند."

گر بریزی بحر را در کوزه‌یی

چند گنجد قسمت یک‌روزه‌یی

اگر در آسمان علم و دانش در دهه‌های گذشته، چند ستاره را برگزینیم، بی‌گمان شادروان عبدالقدیرپورغنی یکی ازین درخشان‌ترین ستاره‌هاست.

اندیشمند صاحب‌نام و برجسته و سرشناس آریانا زمین در ۱۲۹۷ خورشیدی دیده به جهان گشود.

شاعر عزیز و توانا، سخن‌پرداز روح‌نواز که با آثار گرانسنگ و طبع روان و ذوق سرشارش مرغ دل را از عالم مجاز به سرایی حقیقت و از جهان خاکی به جهان معنا پرواز میدهد.

دیوان اشعار پُر مغز و پُر معنایی این بزرگ‌مرد تداوم ذوق و اندیشه نیاکان ماست، چه در نحوه بیان و چه در نحوه اندیشه.

سخن او یادآور شاعران باستان، رودکی و مولانا و سعدی و حافظ است. سخن او گنجینه‌ی ست شایگان، ارزشمند و جاویدان.

استاد صاحب‌نام به سبک هندی علاقه و توجه خاص داشت و همچنین از مخلصان صاحب تبریزی بود.

شهیدی بی‌کسی غربت یارم

دعای کن خدا را بر مزارم

جهان بی‌مروت آخر کار

عجیب بازید نقشی را بکارم

نه رحمی بر جوانی‌های من کرد

نه گفتا بیکس و دور از دیارم

دوستان و سروران بهتر از جان.

فرصت را مغتنم شمرده از بانو سهیلا احمدی غنی و دوست فرزانه و فرهیخته استاد توانا و پژوهشگر دانا، نصیر مه‌رین، برگزارکننده این جمع دوستانه و مفید در جهت آشنایی ما و جمعی از فرهنگیان بیکدیگر، نهایت سپاس و تشکر را بنمایم. بزرگ‌بانو سهیلا دور از سرزمین مادری همچنان دل در گرو مهر پدر دارد. امید است همت اراده و عشق این فرزانه بانو نسبت به پدر و آن سامان، الگوی دیگران باشد.

هر چه ما از این دست بانوان و بزرگان میهن دوست بیشتر داشته باشیم بی‌تردید در ساختن میهن سوخته در نایرهٔ جنگ کوشاتر خواهیم بود و زودتر به مقصود خواهیم رسید.

ای خدا این وصل را هجران مکن
سرخوشان عشق را نالان مکن
باغ دل را تازه و سرسبز دار
قصد این مستان و این بُستان مکن
بر درختی که آشیان مرغ توست
شاخ مشکن مرغ را پران مکن
جمع و شمع خویش را برهم مزن
دشمنان را کور کن شادان مکن
نیست در عالم ز هجران تلخ‌تر
هر چه خواهی کن ولیکن آن مکن

پیام محترم حیدری وجودی*



اشارت خود را با این بیت (پورغنی)
آغاز می‌کنم:

**بعد از وکیل هیچ کسم اهل دل نماند
مرگش بخواند فاتحه دودمان ما**

من پنجاه سال پیش باحاجی عبدالقدیرمتخلص به پورغنی نخستین بار در منزل جناب مولانا خال محمد خسته، که در نقد و اصلاح شعر استاد مسلم ما بود، آشنا شدم.

مرحوم پورغنی در سرایش شعر از پیروان شاعران سبک یا مکتب هندی بود. نه تنها به این شیوه و سلوک غزل و قطعه را خوب می‌سرود بلکه در استخراج ماده تاریخ نیز قابلیت بسزایی داشت.

او اکثراً تذکره های شعرای مطرح را دقیق خوانده بود و بیش از صد تک بیت یا بیت الغزل از شاعران خوب دری را در حافظه داشت.

* خوانش پیام توسط صفرزاده

مرحوم مولانا خسته سروده های پورغنی را می پسندید و بعضی از غزل های او را استاد (نتو) و استاد محمد حسین سرآهنگ خوانده اند.

همچنان پورغنی کتابشناس خوبی نیز بود و نسخ خطی را از روی نوعیت کاغذ و خصیصه های خطاطی و خوشنویسی شیوه و سلوک خوشنویسان را از نظرتاریخی می شناخت.

من هم به حیث یکی از آشنایان مرحوم پورغنی، از صبیبه بی او که در چاپ اشعار پدر خویش اهتمام ورزیده است، اظهار خوشی میکنم و از خداوند برایش خیر و عافیت استدعا می نمایم.

تجدیری و جودی

- یا هو -

منصور سایک شباهنگ *



سلام و درودهای صمیمانه‌ام نثار شما باد!
خیلی خوشحال شدم از مژده به چاپ رسیدن دیوان کامل شادروان پورغنی. و این خبر خوش را به دیگر دوستان و علاقه‌مندان شعر و ادب قلباً تبریک عرض می‌کنم. از خانم سهیلا احمد غنی سپاسگزارم که لطف کردند و مرا نیز در شمار فرهنگیان محسوب کرده در جریان چاپ این کتاب و برگزاری این محفل خجسته برای گرامیداشت شاعر آزاده قرار دادند. از فرهنگی فرهیخته خانم زهره یوسفی متشکر و ممنونم که فراخوان این محفل و شعرهای زیبایی از مرحوم پورغنی را بطور نمونه برایم فرستادند و همچنان از پژوهنده ارجمند آقای نصیر مهرین باید بسیار تشکر کنم که با حوصله فراخ معلومات مهم و نکته‌های دقیقی را پیرامون شعرها و شرح حال آقای پورغنی توضیح دادند.

ما که از یک سو به قول شاعر گرامی ما آقای شبگیر پولادیان در "آسیاب این غربت ناخواسته" افتاده‌ایم و آرد شده روانیم و از سوی دیگر به قول م. امید در وطن خویش نیز کم و بیش غریب بوده‌ایم. امروز در این غربت مضاعف، هر پدیده نیکی که

*خوانش پیام توسط صفرزاده

روشنی پدید آورد، چه در پیشینه فرهنگ، تاریخ و سیاست دیروزمان و چه برای امروز و یا فراراه فردایمان، درخور ستایش و تمجید فراوان است. به نظر من می‌آید که به همان اندازه که عوامل خارجی با تهاجمات و غارتگری‌های خونین و استبداد خشن داخلی با تضییق هوای رشد و سیاست سرکوبگرانه‌اش ریشه‌های نمودیر و رشدیابنده فرهنگ و فکر ما را شکستاند و نتیجتاً هر قدر برگ و بارش خشکتر شد، شاخه‌هایش را بیشتر با شکوفه‌های کاغذی و میوه‌های عاریتی و مصنوعی تزئین بستند که این امروز یکی از دلایل عقامت و نازایی فرهنگ در جازده و مصرف کننده ما می‌تواند به شمار رود. معنای غربت و غریبی چیزی جز بیگانه بودن و بیگانگی نیست و بیگانه بودن نیز به معنای شناختن است و ما که در وطن هم بودیم آشنایی و شناخت ما با خیلی چیزها اندک و کم بود و به همان اندازه غریبی و غربت ما بیشتر و بزرگتر! فقر اقتصادی در کشور، استبداد حاکم بر جامعه، بی‌سوادی، فقدان نهادهای فرهنگی، نبود رسانه‌ها و مطبوعات آزاد، اینها همه و همه مانع ایجاد ارتباط، شناخت و بالاخره پیوند فکری و اندیشه‌یی افراد با همدیگر بطور اعم و از نویسندگان و شاعر با خوانندگان بطور اخص بوده است. شاعران و نویسندگان که با دولت و دولت‌مردان کنار نمی‌آمدند، قهراً به حاشیه رانده می‌شدند و آثارشان کمتر مجال چاپ و انتشار می‌یافت و اگر کسی مورد آزار و اذیت قرار نگرفت، این از همای بخت بلندی بود که بر سر هر کسی سایه نمی‌افکند. و چنین است که به ندرت شاعر و نویسنده‌یی بسیار خوبی هم توانسته در زمان حیات خویش شاهد چاپ آثار خود باشد و بیشتر نامشان در حلقه‌های کوچکی شناخته شده میماند؛ و خود بالاخره تقریباً در گمنامی بدرود حیات می‌گفت. گویا که هیچ چیزی نه سروده، نه نوشته و نه آفریده بود. شاید به همین دلیل و دلایل است که من و امثال من که نسبتاً جوان هستیم، هیچ غزلی، رباعی، بیته، مصرعی از پورغنی و امثال او را نه‌خوانده‌ایم.

دریغا و افسوسا که چقدر سراینده‌گان خوب و خوش‌قریحه و با ذوق دیگری را که نه می‌شناسم و نه با کار و افکار و طرز و اسلوب سرایش‌شان آشنا هستم.

دست‌عزیزانی که با کوشش، زحمت و تلاش چاپ دیوان شادروان پورغنی را ممکن ساختند، درد نکند. این کوشش میتواند گامی باشد به سوی دریچه‌های شناخت و شناسایی و هم‌قدردانی و حق‌شناسی از مردی که عشق و علاقه و افرش را به شعر و سخن خودش چنین قشنگ و دلنشین بیان داشته است:

در جهان یادگار ما سخن است شمع لوح مزار ما سخن است
آنچنانم به عشق حسن سخن گویی پروردگار ما سخن است
یا:

خوشر از معنی ندیدم لعبتی در زندگی
من که عمری در سر زلف سخن پیچیده‌ام

فکر میکنم که چهارچوب زمانی این مجلس گنجایش مقالات طویل نقد و بررسی را نداشته باشد و نه هم میشود با خوانش چند سروده‌ی معدود که به دست‌رسم قرار گرفته، نظری زیباشناسانه و سخن‌سنجانه‌یی داد و آنرا بر دیگر اشعار تعمیم بخشید؛ و از کجا معلوم که این نیز در حد صلاحیت من نباشد؟ از اینرو عجالتاً اکنون آنچه میتوانم بگویم این است که از چند شعر شادروان پورغنی که خواندم لذت بردم و بعضی از ابیات هم سخت بر دلم نشست، از آنجمله این بیت:

کاروان گم کرده‌ام در وادی عشق و مراد
غربت آغوشم به سودای وطن پیچیده‌ام
که در غزلی با مطلعی:

نی چو آه و ناله در هر انجمن پیچیده‌ام
نی چو فریادم که در کوه و دمن پیچیده‌ام
آمده است.

شبگیر پولادیان



نخست از برگزار کنندگان این محفل ارجمند به ویژه بانوسهیلا احمدی سپاسگزاریم که با همه گرفتاری و مشغولیت های دست و پاگیر و فرساینده در دیار غربت یادبود یکی از فرهیخته گان

عرصه شعر و ادب ما پور غنی را گرمی داشتند. اگر تعهد و دردآگاهی فرهنگی پشتوانه این تلاش ارجناک نمی بود، بدون شک در گرمی با زار خود فراموشی ها و خود باخته گی ها باز هم نام و نشان دست پروردگار فرهنگ بی انصافانه گرد فراموشی می خورد و زخم های ژرف ناخود آگاهی و خودشناسی مان باز هم ژرفتر و گسترده می گردید، یکبار دیگر سلام و درود بر همت و تعهدتان و دوستداران پور غنی!

بیگمان پور غنی از بازمانده های فرزانه و پاکباز نسلی بود که در سایه سختکوشی و عشق، در خلوت بی غل و غش درد ها و عاطفه های انسانی شان فرهنگ و ادب و جلوه های اصیل معنویت ما را با حضور در ژرفای جامعه پاس داشته اند. هرچند زمانه حق ناشناس و جهانبانان خودکامه، آنها را به حاشیه رانده اند و هر آنچه را در خور آنها بوده، ناجوانمردانه دریغ داشته اند.

تاریخ سرپایا از رنج ها نشان داده که همواره در وجود مردان پاکباخته و معرفت پروری چون پور غنی جوهری می درخشد که خار چشم بیداد گران روزگار است، چرا که این مردان آزاده خدا تنها در برابر آزاده گی و وارسته گی حق و عدالت تمکین میکنند، نه در برابر ستمگران که از آنان بردگی و حقارت می طلبند.

بنابراین قریحه شعری و فرآورده های ادبی آنها نه برای کسب مال و جاه، بل برای پاسداری اصالت فرهنگ و معنویت جامعه و برای رسیدن به اهداف والای انسانی است و بس. از این دیدگاه میتوان گفت که آثار بازمانده از این شاعر پاکدل و آزاده پاسدار در جوهر اصیل عرفان و ادبیات متعهدی است که مولوی ها، سنایی ها، حافظ ها، بیدل ها را در دامن خود پرورده، جوهری که عشق، انسانیت و وارسته گی ها در آن صیقل خورده است. پورغنی با شعر های نغز خود در واقع کانونی را روشن نگهداشته که از گذشتگان فرهیخته خود به ارث برده بود. کانون شعر و ادب و عرفان که به تعبیر مهدی اخوان ثالث "پوستین کهنه نیاکانش بود"، هویت او و مردمش، فرزانه گی و شهامت نسل هایی بود که علی رغم آشوب ها، فتنه ها و نامردمی های روزگار که به همت او و همگنانش زنده نگهداشته شده بود.

بهترین قدردانی از پور غنی و سایر پاسداران فرهنگ اصیل ما ادامه راه آنهاست. نشر و تعمیم آثار و میراث معنوی آنها کاری که تداوم فرهنگ و استواری اجتماعی ما را در برابر سیلاب های بنیان کن بی فرهنگی ها و ناخود آگاهی ها تقویت می کند و ما را از بی ریشه گی و از خود بیگانه گی نجات میدهد.

بدون شک نام پور غنی در کنار شاعران نام آور کابل زمین مانند استاد عبدالحق بیتاب، قاری عبدالله، سرور دهقان، صوفی عشقوری، شایق جمال زنده و جاودان خواهند ماند.

روان پاکش شاد و یاد و خاطره و معنویت والای او در گستره فرهنگ و ادب ما درخشنده باد!

یارب ز می درد ایای بفرست

در برق طلب نور چراغی بفرست

پیرایه چشم ما کن از گوهر اشک

بر خاتم دل نگین داغی بفرست

"بیدل"

الطاج فلیح الله ناظم باقتری



بلبل شام وسحر

بهتر از لعل و گهر باشد همی
خوشر از شیر و شکر باشد همی
نقره و طلا وزر باشد همی
صاحب نام و اثر باشد همی
نزد عالم معتبر باشد همی
بلبل شام وسحر باشد همی
نخل امید و ثمر باشد همی
یادبودی از پدر باشد همی
خلوت اهل نظر باشد همی
عزت و خیر بشر باشد همی
تار و پود، پاور باشد همی

شعر شاعر چون هنر باشد همی
مصرع، مصرع پر حلاوت میشود
هم دوبیتی، مثنوی و هم غزل
جاودانی میشود (پور غنی)
در سریر گلشن و باغ ادب
در قطار عندلیبان چمن
یادگار زندگی در روز و شب
بر (سهیلا) جان سلام و احترام
محفل گرم و، فضای دلنشین
آرزوی مردم نیکو سیر
در بساط آدمی، انسانیت

مقصد " ناظم " تولا است و بس
آنچه گفتم، مختصر باشد همی



سوار دیگر از قبیله عشق

به تو حسن نیکو نمی ماند

به من این های و هو نمی ماند

پورغنی

هر گاه دامنه بحث هنروادبیات معاصر، به کابل کشیده می شود، بی درنگ یاد و خاطره فرزندگان این خطه که در راستای قلم و اندیشه، قدمی برداشته و سنگری برای نسل بعد از خود ساخته اند، در ذهن تداعی می شود. بزرگوارانی چون قاری عبدالله، وصفی کابلی، واعظ کابلی، مجذوب، ندیم، واسع، بسمل، بیتاب، واصل، آزاد، مخلص، مهجور، الفت، حیرت، شررو ده ها تن دیگر از این عزیزان گرانمایه در نظر می آیند. درین راستا، بدون شک نام عبدالقدیر پورغنی نیز چون نگینی در ردیف این سرآمدان تاریخ شعر و ادبیات فارسی دری، برای همیشه می درخشد.

تا آنجا که دریافته ایم، شادروان پورغنی شاعری شکسته و صوفی مشرب بود که زندگی را با همه زرق و برقش کنار گذاشته و دل به سوای معشوق داده و دنبال گمشده خویش که مردم داری و مردم دوستی می باشد گشته است.

مرحوم پورغنی علاوه بر توانایی و فهم دقیق ادبی و صنایع لفظی و معنوی از استعداد عجیبی در شناخت آثار قلمی و خطی

قدیمی و انواع خط و نسخ خطی برخوردار بوده و خدمات شایانی در زمینه انجام داده است.

مرحوم پورغنی در اوایل با شوق و تغزل کار شعری خویش را آغازیده و سپس گذشت زمان، بلوغ فکری و بینش درست، از وی شاعری تصوف گرا می سازدو تا پایان در همان وادی سیر می نماید. تنگی اقتصاد و نبود امکانات چاپی در سال های گذشته آثارش را بدست فراموشی می سپارد. اما این زمان شرایط و محبت خانواده و فرزند باوفایش خانم سهیلا احمدی پورغنی دستش را می گیرد و سروده هایش را دردیوانی به کمک نویسنده و مورخ افغانستانی نصیرمهرین به زینت چاپ می آرید.

برای من جای مسرت است که در این محفل که بیادشاعر شوریده وطن مرحوم پورغنی وبه بهانه نشر دیوان اشعارش ترتیب یافته است شرکت دارم. من از صمیم قلب یاد و خاطره آن عزیز را گرامی داشته، کمال قدردانی را از خانواده شان دارم که این همه را باعث شده اند تا هنرمندی در لا بلای گذشت روزگاران فراموش نگردد. امیدوارم این گونه یاد واره ها به عنوان یک سنت در جامعه ما رواج یابند تا هم بر منابع فرهنگی ما افزوده گردد که سرمایه های در دست داشته را باز یابیم و هم چهره های ماندگار کشور مظلوم ما در عرصه های مختلف فرهنگی و هنری به آیندگان معرفی شوند که در نتیجه مایه مباحثات نسل های آینده گردد.

با سپاس دوباره

محمد زرگرپور

سرپرست انجمن دوستداران سخن. هامبورگ

بنام خداوند جان و خرد



و با درود به پیشگاه شما سروران ارجمند، خانمها، آقایان!
نخست اجازه میخوام از جانب خود و به نیابت کانون
فرهنگی افغانستان - آلمان، برپائی این محفل با شکوه را که
لحظه لحظه آن سرشار از مهر و صفاست و ترنم اشعار دلنشین
شاعرگرانمایه پورغنی به آن غنا میدهد، به حضور بانوی
فرهیخته خانم سهیلا احمدی پورغنی و دیگر عزیزانی که در این
راستا زحمت کشیده اند صمیمانه تهنیت گفته برای شان آرزوی
سلامتی و موفقیت نمایم.

من به عنوان عضو کوچکی از خانواده بزرگ فرهنگیان
افغانستان، هرگاه می‌شوم که در راه اعتلای فرهنگ پر بارمان،
چه در وطن عزیزما و چه در سایر نقاط گیتی و مخصوصاً در
شهر هامبورگ مشعلی افروخته میشود تا راه پرپیچ و خم ادب
دوستان را روشن نماید، تبی مسرور میگیرم.

به قول شاعر: عادت پروانه دارم در طریق عاشقی

شاد میگردم چراغ هر که روشن میشود

و به این باور هستم که هنوز هستند کسانی که به هنر و ادب سرزمین ما می‌اندیشند و بر افکار و آثار مشعلداران راستین فرهنگ دیرپای ما ارج می‌نهند. مشعلدارانی که تللو هنر و دانش آنها پهنه تاریخ پرافتخار فرهنگی ما را نورباران کرده‌است. بزرگانی چون: مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، ابن‌سینای بلخی، بهزاد هروی، حافظ شیرازی، رابعه بلخی، ابوالقاسم فردوسی طوسی، عبدالقادر بیدل، صائب تبریزی و.... که با میراث عظیم فرهنگی که برای ما به جا گذاشته‌اند همواره غرور و افتخار ملی نسلهای متمادی در طول ادوار تاریخ بوده‌اند.

در هر عصر و زمانی رهروان هنرمند و دلسوخته‌یی نیز بوده‌اند که در راه آن بزرگان را تداوم بخشیده و با خلق آثاری پربها، بر ذخیره عظیم فرهنگی ما افزوده‌اند. از جمله رهروانی چون استاد خلیل‌الله خلیلی، استاد لطیف ناظمی، استاد واصف باختری، شادروان عبدالقدیر پورغنی و.... میتوان نامبرد.

شادروان پور غنی با استعداد خداداد، طبعی روان و احساسات عمیق انسانی، از دوران جوانی با بهره‌گیری از سبک و روش شعرای کهن، به خلق اشعاری پرداخته است که همواره مورد توجه ادب دوستان و شعر شناسان بوده است.

اشعار دلنشین شادروان پورغنی که زمانی زینت‌بخش صفحات روزنامه‌ها و مجلات کشور بود، اکنون به همت فرزندان خلف شاعران و سهیلا احمدی پورغنی و با همکاری دوست عزیز من آقای نصیر مهرین جمع‌آوری و به زینت چاپ آراسته شده که این موفقیت را خدمت ایشان صمیمانه تبریک می‌گویم.

دیوان اشعار پورغنی برگیست که بر اوراق زرین فرهنگ پرپارمان افزوده شده است.

امیدوارم جهانیان یکبار دیگر ملت ما را بنام سردارانی بشناسند که اندیشه ایشان، قدرت‌شان و قلم‌شان اسلحه‌شان است!

با دكلمهٔ تك بيتی بر گرفته از یکی از غزل‌های زیبای شاعر،
سخنم را به پایان می‌برم.

رفتیم و گرد ما به سرکوی یار ماند
آخر غبار ما به دل روزگار ماند

اما آنچه از شاعر وارسته شادروان پورغنی به دل روزگار
مانده است، افتخار است و سربلندی. روحش شاد باد

فضل‌الله رضائی

محمد صیدر افتر

به نام خداوند جان و خرد



حضار گرامی و مهمانان عزیز،

بسیار شاد کام شدم، زمانی که اطلاع حاصل نمودم، سروده های دلنشین سخنور نامور کشور عزیز ما افغانستان و یا بهتر گفته شود شاعر شیرین سخن کابل زمین، جناب مرحوم عبدالقدیر پورغنی به یاری خانواده آن مرحوم و به کوشش دوست گرامی و پرکار ما جناب آقای محمد نصیر مهرین، زیور چاپ یافته است. بسیار خوشنود شدم وقتی دعوتیه یی را دریافت نمودم که به همین مناسبت، جمعی از فرهنگیان در سالون گل سرخ گردهم می آیند و با خوانش مقالات و دکلمه اشعار، یاد مرحوم پورغنی را گرامی می دارند.

با استفاده از فرصت، به نمایندگی از بنیاد جهانی ژورنالیستان آریانا افغانستان در اروپا، انتشار دیوان جناب عبدالقدیر پورغنی را به تمام علاقمندان شعر و ادب تبریک گفته روح آن مرحوم را شاد می‌خواهم.

و اما درباره خود پورغنی باید گفت که من با جناب شان چندین بار در کابل نازنین در غرفه چوبین شاعر گرامی جناب صوفی غلام نبی عشق‌ری دیدار داشته و از صحبت های شان مستفید شده بودم.

شادروان پورغنی مردی بود دانشمند، ذوق سرشاری در زمینه ادبیات فارسی دری داشت و اشعاری میسرود که سلیس و روان بود و به هر ذوق مطابقت دارد. اشعار این شاعرگران مایه دارای سوز و گداز است که در دل ارباب ذوق هنری می‌نشیند. پورغنی انسان متواضع بود. داشتن این صفت او را در بین دوستان امتیازی خاصی می‌بخشید. دوستی پورغنی منحصر به معاصرانش نبود. شاعران معمرتر از او نیز با پورغنی دوست بودند. دوستداران ادب را با کمال صمیمیت و محبت استقبال می‌نمود. آنقدر شکسته‌گی‌ها و تواضع از خود نشان میداد که همه در برابر او سر تعظیم فرو می‌آوردند. پورغنی خویش را خوشه چین ادب و ادبیات فارسی دری می‌شمرد. جناب پورغنی بر علاوه شعر و شاعری از حافظه قوی برخوردار بود. در هر زمینه که به بحث و مذاکره در مجلس دوستان هم مشرب می‌پرداخت صدها شعر از شعرای مختلف که با موضوع ارتباط می‌داشت از یاد می‌خواند و اسم گوینده گان آن اشعار را نیز ذکر می‌کرد.

شادروان پورغنی شاعر دردمند بود. او از ناهنجاری های زمان و رنج و درد مردمش شکوه‌ها داشت. به خصوص در سال های اخیر زنده‌گی خود می‌دید که چگونه مردم افغانستان، دوستان، آشنایان و بالاخره باشندگان کابل در چنگال مرگ‌ها،

غم ها، دردها و سختی های طاقت فرسا اسیراند . او درد همه را به خوبی درک می کرد.

پورغنی انسان آزاده بود. آزادی و استقلال را دوست داشت و همیشه از بانی استقلال افغانستان، امیر امان الله خان غازی به افتخار یاد میکرد، ولی هیچ گاه حاضر به آن نشد که در مدح شاه شجاع روسی قلم بزند. او کودتای ثور را فاجعه می خواند.

پورغنی، افغانستان و به خصوص زادگاهش کابل نازنین را دوست داشت، و قصیده نابی در باب کابل رقم زده است. هیچ گاهی مانند مداحان ماسکو شعر نسرود...

شادروان پورغنی مردم کشورش را از خود می دانست و دشمن مردم را دشمن جانی خود می شمرد. او هیچ زمانی عضویت انجمن نام نهادشعرا و نویسنده گان رژیم دست نشانده شوروی سابق را نپذیرفت. بلکه پاک زیست و نام خود را در جمع شعرا و فرهنگیان متعهد ثبت تاریخ ادبیات افغانستان نمود.

خداوندش بیامرزدش، روانش شاد باد.

والسلام.



این جانب محمد احسان ولی به نمایندگی از فامیل غنی تشریف
آوری شما را خیر مقدم گفته و یک جهان سپاسگزارم

جای مسرت است که عده یی از فرهنگیان و چیزدانان در
محفل بزرگداشت از شاعر چیره دست کابل پور غنی گرد هم آمده
اند و با فصاحت و بلاغت کامل سخنانی در خور او گفتند. اما
چیز هایی هست که در مورد نشست های من با شخص پور غنی
که مامای من است و خصوصیتی که در زندگی و برخورد های
فامیلی داشتیم، یاد آور شوم؛ امید است مورد توجه شما قرار
گیرد.

هرچند درک یک شاعر و نویسنده فهم بالا ایجاب میکند؛ ولی
من با فهم قاصر خود از تماسی که در محیط خانواده با ایشان
داشتم، چنین برداشتی کرده بودم که پور غنی مردی بود استوار و
متکی به خود و هیچ احسان کسی را نمی پذیرفت. همیشه در
صحبت های خود این فرد را در زبان داشت:

ژاله ام هرگز ندارم تاب احسان کسی

آب میگردم اگر از خاک بردارند مرا

و در ابراز نظر تحلیل و نقل را ترجیح میداد و نسبت به احساس و هیجان ذهنیت های عقب مانده را تکذیب می نمود و به همصحبت های خود ذهنیت های استوار به پایه های منطق، عقل و اصول را تحلیل می نمود و در روند زمان درک عمیق و دقیق داشت؛ چنانچه رباعی یی را در این مورد سروده است:

جوانی در پی ارمان پرستی دل رفت

جهان در اندیشه های باطل رفت

دمی که ملتفت حال خویشتن گشتیم

که کاروان عمر بی خبر ز منزل رفت

خلاصه مردی بود چیز فهم، ظریف و در خطاطی، مهندسی، معماری و رسامی دست بالا داشت و کرامت را در امور زندگی محترم می شناخت.

پور غنی در مکتب پدر هزارمرد کهن بود که کهنه کاری، جوانمردی، از خودگذری، شهامت و بردباری را تعلیم یافته بود و هم حکایتسپیت در مورد بابیه غنی در شیوه برخوردش با مردم. امید است وقت شما را نگرفته باشم و کوشش میکنم که زودتر ختمش کنم.

روزی مردی با چهره خشکیده و حواس پریشان، سماواری بردست در مقابل دکان بابیه غنی ایستاده شده و به لحن تزرع آمیز به فروشنده تخت دکان بابیه غنی گفت: این سماوار را نمی خری. فروشنده دکان گفت: ما ضرورت نداریم. باز هم پیرمرد گفت: برادر، من آن را ارزان میفروشم، به پنج روپیه. باز هم فروشنده گفت: برادر ما ضرورت نداریم. بابیه غنی که در این هنگام با دوستان همنشین خود غرق صحبت بود، چشمش به فروشنده سماوار افتاد. صدا کرد: بابیه چه میخواهی؟ فروشنده گفت: چیزی نمیخواهم. من خواستم سماوار خود را بفروشم، اما فروشنده شما گفت که ضرورت ندارد.

بابه غنی گفت: بیا بالا. معمولاً در آن وقت در دکان ها تختی بود، دخلی بود و دکان ها بلند تر از تخت آن میبود. بابه غنی نیز در آن بلند جای نشست و شاید به بحث های علمی و سیاسی میپرداخت.

پیرمرد بالا رفت. بابه غنی گفت: چه داری؟ گفت: فقط یک سماوار دارم، میخواهم آن را بفروشم. بابه غنی حال پریشان مرد را دیده گفت: بلی این سماوار ساخت فلان شخص و فلان خلیفه خدا بیامرز است که بسیار لایق و ماهر بود و سماوار های مقبول میساخت. قیمت این سماوار خیلی زیادتر از ده روپیه است. و بعداً به فروشنده صدا زده گفت: ۱۰ روپیه برای پیرمرد بده. پیرمرد پول را گرفت و تشکر گفته رفت. فروشنده که پدر من بود و بر تخت دکان نشسته بود و خواهر زاده بابه غنی بود، یعنی بابه غنی مامایش بود، سوال کرد که چرا قیمت سماوار پنج روپیه بود و شما ده روپیه دادید؟ بابه غنی در جواب خواهرزاده اش گفت: من از جریان واقف استم که این مرد چه روزگار سرش آمده که سماوار خانه خود را برای فروش آورده است. بعد پسر بابه غنی یعنی پور غنی که جوان بود، صدا کرد: پدر، پس چرا سماوار را به پنج روپیه نگرفتی؟ بابه غنی گفت: او مرد با عزت و آبرو بود. من نخواستم عزت و آبروی او را بریزانم و غرور او را بشکنانم؛ لهذا آن را به ده روپیه خریدم.

این بود شهکاری های غنی نسواری که حرمت مردم، خاطر مردم و عزت مردم را میخواست با این شیوه های خود حفظ کند و پور غنی در چنین محیطی تربیه شده بود. دیگر چیزی گفته نمیتوانم؛ همینقدر میگویم: حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن.

با تشکر

ضیاء قاری زاده *



بسم الله الرحمن الرحيم

من راجع به پور غنی، که نام مبارک ایشان عبدالقدیر بود، اینقدر میگویم که بسیار مرد دانشمند و دانش دوست بود. صاحب یک کتابخانه بسیار عالی بود که من گاه گاهی به خانه اش می رفتم. همراه ما حاجی صاحب دهقان و استاد شایق جمال را دعوت می نمود. ما باهم می نشستیم و بسیار مطالب عالی را با ایشان صحبت می کردیم. من در مورد جناب پور غنی صاحب باید بگویم که مطالب فراوان و تازه داشتند که برای من همیشه دلچسب بوده و ما باهم مشاعره می کردیم.

استاد پور غنی شاعر بسیار خوب بود. شاعر اجتماعی و عشقی بود. شاعر سیاسی نبود. قبلاً گفتم ما با هم مشاعره می کردیم چنانچه یکبار من برایش گفتم:

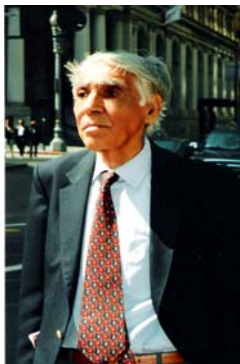
آدم پشت درت لیک صدا ناکرده
رفتم از سرکوه تو با امان خدا ناکرده

ویک غزل هم در جوانیم گفتم که یک مصرع اش به یادم است:
« مگذر از صبح بناگوش دعا ناکرده »
پور غنی شاعر بسیار خوب بود و مردم دوستش داشتند.
خداوند بیامرزدش.

ضیاء قاری زاده

* پیام تهیه شده روی دی. وی. دی.

یوسف کهزاد*



حاضرین نهایت گرمی سعادت خودم میدانم که از سرزمینی بسیار دور گرم ترین سلام ها و احترامات خود را به پیشگاه شما تقدیم می کنم. و از همه دست اندرکاران محترم این محفل یک جهان سپاس گزار هستم که به من فرصت را میسر ساختند تا درباره یک بزرگ مرد نستوه و شاعر وارسته وطن دوست داشتنی ابراز نظر بکنم.

نا گفته نگذارم که من یک هنرمند ناتوان شما هستم و حق این را نداشتم که در محضر شما اندیشمندان و ادب دوستان عزیز از شعر و شاعری حرف هایی بزنم و وقت گرانبهای شما را با گفتار خود تلف بکنم اما یک نقطه باریک به من جرأت می دهد که من در دوره خدمت ۳۰ ساله خود در وزارت اطلاعات کلتور اتفاقاً با شاعر وارسته پورغنی از نزدیک تماس داشتم و بر علاوه با آثار تیب شده شان در هند به وسیله دختر مهربان شان سهیلاجان یک سلسله کارها را در ردیف بندی دیوان شان انجام دادم که ناگزیر این ارتباط، اشتراک مرا به این محفل فرهنگی پیوند داد.

امروز از شاعری حرف می زنم که در لنگرخانه ادبی و فرهنگی پدر بزرگوار خود پرورش یافت و از معاشرت با

*پیام تهیه شده روی دی. وی. دی.

استادان سخنی چون استاد بیتاب، استاد خلیلی، استاد شایق جمال، استاد ابراهیم خلیل، استاد موسوی قربت، استاد احمدجاوید، مولانا خسته، غلام سرور دهقان و یک تعداد بیشمار دیگر به غزل سرایی روی آورد و چکیده های نامی را در عشق وطن زیبا و مردم نجیب خود آمیزید و تخلص خود را پورغنی گذاشت.

پدر بزگوارش بنام غنی نسواری از جمله شخصیت های آن دوره بود که کانون خانوادگی خود را در زیر چتر انسان دوستی و همه جنبه های کرامت انسانی آذین بست و نام خود را در لست عیاران کابل ثبت تاریخ نمود.

سروده های پورغنی مجموعه از احساس انسانی با اشتیاق تمام در ظرفیت وطن پرستی و عشق به هم وطنانش بود که هرپارچه آن خاطره هایی را در ذهن ما بیدار می سازد که در شگفتی گل ها، دررویش هر گیاه و ریزش برگ ها عشق را می بینم. عشقی که انسان را جاودانه می سازد و مارا به ما می شناساند.

در کوچه معروف شور بازار کابل در جوار خرابات بزرگ، دو دکان صوفی عشقوری به شکل خرابات کوچک در آمده بود که همه روزه سخن سرایان نستوه جمع می شوند و از هردری سخن می گفتند. پورغنی یکی از ارادتمندان این خرابات بود که بعضی اوقات با مشایعت شاعر پر آوازه غلام سرور دهقان فضای خرابات را با ظرافت های شاعرانه گرم می ساختند و زمانی بود که هنوز گل برگ ها نریخته بود و هنوز قلب ها به سنگ تبدیل نشده بودند و هنوز عشق ها و دوستی ها تقطیر نمی شدند. هنوز کابل می خندید و در تاریخ معاصر ما، ویران شدن کاخ مد نیت ما ثبت نشده بود. پورغنی در اوج مستی های خود شعر می سرود و از فضای سروده هایش بوی زندگی و امید نرفته بود.

چه سود از این که پس از مرگ مان زر ماند
خوشا کسی که از او در جهان اثر ماند

پورغنی دیوان بزرگی از خود به یادگار گذاشت و رفت. ولی آفریده هایش نام و خاطره های او را در دیباچه تاریخ ادبیات معاصر افغانستان با خط درشت جاویدان ساخت. پورغنی یک شاعر راستین، عارف منش و یک صوفی وارسته بود و رگ های تصوفی در اکثر سروده هایش بازتاب یافته بود. در نور عرفان، با لب معنی راه یافته بود و عقیده داشت که وارد شدن در حریم خود شناسی انسان را در اوج کمال می رساند. و از همه آلوده گی ها نجاتش می دهد. زندگی را یک پدیده زود گذر می دانست که از رنج و دردها بافته شده است و همین پدیده بود که روزهای آخر زندگیش را دگرگون ساخت و چکمه های سرخ کشور متجاوز را در سرزمینی دست نخورده کشور خوددید؛ و واقعیت های زندگی تلخ را با تخیلات خود گره زد.

اساس پرورش هنردریک جامعه مربوطه به نیازمندی ها و آمادگی های همان جامعه است. شاعری که برای اثبات رسالت خود داوطلبانه وارد کشور نشود تا با جبر و فشار و یا برای تظاهر کشانیده شود پیکر هنر خود را سخت صدمه می زند. پورغنی درگیردار این حادثه، تاریخ تعادل شخصیت خود را مردانه وار حفظ کرد و برای هرگونه مبارزه در برابر بدبختی های مردم نجیب ایستاد و در آن دخمه مرگبار با طاعون سکوت و شکنجه دست و پنجه نرم کرد. مرگ آنقدر وحشتناک نیست گاهی این زندگی برای انسان وحشتناک تر می شود.

سروده های پورغنی هرچه کهنه تر شود، به گیرندگی اش می افزاید و گاهی از دوستان خود از مکان خود سخنی می زند. گاهی در کوچه و پس کوچه های کابل سرگردان می گردد و تصویری از جذابیت و زیبایی های آنرا بوسیله کلمات و واژه ها

می آفریند. شعر در حقیقت خون شاعر است خون آن شاعری که این خون را از همه آلوده گی ها حفظ می کند و با خلاقیت های خود ریشه های فرهنگ اصیل خود را سیراب می سازد. در آخر وظیفه خود می دانم یادآور شوم که دختر ادب دوست او سهیلاجان از مدت ها خیلی در تلاش طبع دیوان سروده های پدر خود بود که خوشبختانه امروز به کمک و مساعدت یک دسته از شخصیت های وطن پرست و ادب دوست جامه عمل پوشید و یک گنجینه دیگری به میراث های فرهنگی و ادبی ما افزوده شد. آنان که در احیای دوباره نام خدمتگاران و فرهیخته گان صادق وطن خودکام های استوار می بردارند قابل هرگونه ستایش و قدردانی اند.

من به حیث یک هم وطن ناتوان شما از همه سپاسگزارم و این خدمت مقدس را به همه تبریک می گویم. گرچه ما از وطن دوریم و در سایه امن تکیه زده ایم ولی درد و رنج مردم خود را در کوه پایه های پرخون وطن تا اعماق جان لمس می کنیم و دعا می کنیم ای پروردگار آگاهی و ای آفریدگار قلم و اندیشه، به دشت های تقئیده و مزرعه های خشکیده ما بیش از این آب شور و باران وحدت ببار و رحمت بی پایان خود را از آن ملت بزرگ و طلب تاریخ درخشان دریغ مدار. از توجه شما یک جهان تشکر. ارادتمند شما یوسف کهزاد (سافرانسیسکو)

خار را آتش توان زد تا نگیرد دامنی
من نمی دانم علاج خاک دستگیر چیست؟

ذکبه کهزاد*



حاضرین محترم هموطنان عزیز سلام عرض میکنم.

نهایت مسرت دارم که امشب با تجلیل این محفل با شکوه ،
برای چند لحظه در خدمت گذاری شما عزیزان قرار دارم .
هم وطنان عزیز، مهمانان گرانقدر، امشب سخن از مرد
خجسته وشاعرتوانای کشور ماست شاعری که ایمان دارم سالهای
دراز عمر خویش را با صداقت وپرهیزکاری سپری نمود. آری ،
مرحوم عبدالقدیر پورغنی که با تمام فرود و فرازهای زندگی با

*پیام تهیه شده روی دی. وی. دی.

نامالیقات کشورش و با اندوه مردم اش زندگی کرد و هیچ گاهی میهن خویش را با هیچ گونه بهانه بی ترک نداد و با مردم و با کشور خویش سوخت و ساخت. این شاعر توانا و آگاه هرگاهی که شانه های برومندش زیر باراندوه مردم و میهن اش سنگینی میکرد به کاغذ و قلم اتکا می نمود و شعر می سرود؛ و سروده اش می ساخت. اشعار این شاعر همه اشعار حماسی میهنی و اجتماعی است. از زیبایی های کشور خود و از آوازیبلان نغمه سرای میهن خود الهام می گرفت. گل سرود، چه زیبا می سرود و چه زیبا شعر می گفت.

این شاعر در ظاهر اگرچه بسیار مهم و جدی جلوه می نمود ولی قلب فوق العاده مهربانی داشت. شاعری، سخن سنجی و سخن پردازی را از پدر بزرگوارش مرحوم غنی نسواری به ارث برده بود. در مجالس عیاران بسیار نشست و با شاعران توانا چون استاد بیتاب، استاد خلیل الله خلیلی و امثال آن نشست و برخاست داشت و صحبت های ادبی و فرهنگی داشت. این مرد فرهنگی ما همیشه یک مرد مهربان و یک پدر خیلی دلسوز، صمیمی برای خانواده بود. سه پسر و یک دختر داشت که همه تحصیلات خویش را به درجه اعلا به اکمال رسانیده بودند و دخترش خوردرین فرزند این مرد بزرگ است.

زمانی که فرزند رشیدش وکیل، بعد از ختم تحصیلات عالی این دنیا را وداع گفت؛ این مرد شکست. این شاعر دیگر آن مرد با قامت رسا نبود. از باراندوه نبود پسرش کمرش خم گردید و همیشه به کاغذ و قلم پناه می برد و عقده های دل خود را باز می کرد. مدت زمانی بگذشت که بار سنگین نامالیقات روزگار مردم و میهن اش و به خصوص مرگ فرزند خویش را حمل نتوانست و جهان فانی را وداع گفت و به دیار حق پیوست.

یگانه وارث این خانواده که دختر مرحوم پورغنی می باشد
محترمه خانم سهیلا است که طی سالیان دراز و با تلاش های
زیادی، به این فکر افتاد که باید چکامه های پدرش را جمع آوری
و به گونهٔ مجموعهٔ شعری به دسترس خوانندگان و فرهنگ
دوستان عزیز میهن تقدیم کند. با اینکه محترم خانم سهیلا در
کشور هالند به شکل مهاجر به سر می برد؛ اما مانند پدرش
سپرگونه است. مانند پدر شجاع خویش با تحمل و بردبار است.
این خانم با تمام محدودیت ها، تلاش کرد تا نام پدر و خانواده
خویش را زنده نگهدارد. مرحبا.

سهیلا خانم به کمک همکاران فرهنگی و فرهنگ دوستان
عزیز میهن ما چون محترم محمد نصیرمهرین کمر همت بسته و
این مجموعهٔ شعری را به دست نشر سپردند که امروز برای
خوانندگان آماده گردیده است. و ما برای محترمه خانم سهیلا عمر
دراز، سعادت و موفقیت بی پایان می خواهیم که واقعا حق
دختری و فرزندی را در قسمت پدر و خانواده خویش بجا آورده و
ادا نموده است.

با تشکر فراوان،

ذکبه کهزاد. آمریکا

پروفسور عنایت‌الله شهرانی*



پور غنی یا عیارزاده‌یی از کابلستان

سرزمین با شکوه و زیبایی کابلستان که تختگاه افغانستان و قلب آسیا بشمار میرود، در بسی جهات شهره آفاق دارد. کابلستان سحرآفرین و مردپرور دارای تاریخ کهن و فرهنگ غنی بوده مردان نامی در آنجا سر برآورده‌اند که نامهایشان تا هنوز ورد زبان اهل کابل و جهانیان میباشد. تعدادی از آن مشاهیر و سر برآوردگان در کابل چشم به جهان گشوده و جمعی هم از مناطق دیگر آمده، کابلستان را جلوه‌گاه خود قرار داده‌اند.

از آن جمله‌اند کابل شاهان، یفتلیان، کوشانیان، بابریان و نامداران سیاسی و فرهنگی چون میرزا الوغ بیک، میرزا اویس، امیرامان‌الله خان و غازی وزیر محمد اکبر خان. همچنان میرزاهد هروی، نواب ظفر احسن خان (مهماندار صائب تیریزی)، علی‌مردان خان، دانشمندان چون ملک‌الشعراء قاری عبدالله، ملک‌الشعراء صوفی عبدالحق بی‌تاب، استاد صلاح‌الدین سلجوقی، استاد خلیل‌الله خلیلی، استاد عبدالحی حبیبی، استاد عبدالاحمد جاوید، استاد ابراهیم خلیل، استاد ابراهیم صفا، استاد انور بسمل، عبدالعلی مستغنی، عبدالغفور ندیم، استاد فکری سلجوقی، استاد شائق افندی، استاد غلام حسن مجددی و غیره

*پیام تهیه شده روی دی. وی. دی.

در کنار همه افتخارات که در کابل موجود بود داشتن عیاران کابلهستانی که به شیوه رهبران قومی بنامهای کاکه‌ها و جوانمردان از گذرها و کوچها و توده مردم سر برآورده‌اند از افتخارات دیگر کابل حساب می‌گردید. آن عیاران و کاکه مردان در امور خدمات اجتماعی و دفاع از باشندگان منطقه‌شان کارهای شایسته و مردمی را در طول تاریخ کهن و باستانی کابل چون رستم‌ها، سهراب‌ها، امیرحمزه‌ها، صفاری‌ها، کلکانی‌ها، لقی‌ها و دیگران انجام داده‌اند.

از جمله کاکه‌ها و عیاران زنده‌یاد عبدالغنی نسواری مشهور به "غنی نسواری" که در عصر اخیر در زمره آن نامداران کابل بشمار میرفت که علاوه بر عیاری‌ها، گاهی ابیات پر سوز می‌سرود و گاهی هم با ادباء و مشاهیر علمی محشور می‌گردید. فرزند شاعر پیشه غنی نسواری، با اسم عبدالقدیر پورغنی که مورد بحث فعلیه ما قرار دارد، با آنکه بعد از وفات پدرش حیات کاکگی و عیاری را نهمیمود ولی شخص آگاهی بود که از تاریخ و خواص عیاران و کاکه‌های کابلستان با خبر و داستان‌های زیادی از ایشان را در حافظه داشت؛ زیرا که او در خوردسالی و نوجوانی بدربارهای عیران بار - بار با پدرش اشتراک داشته مخصوصاً در خانه کاکا غنی نسواری شمع‌ها افروخته، نقل‌ها، کلچه‌ها و قندها را با پیاله‌های چای سبز و سیاه به بزرگان اهل مجلس پیشکش کرده بود که از هر مجلس خاطره‌یی یا خاطراتش را به دوستان حکایه می‌کرد.

دوران پورغنی زمانی بود که ختم جولانگاهها و جولان‌های کاکه‌ها و عیاران کابل بشمار میرفت، دیگر کابلستان آن جایی نبود که در کوچها اقوام و مردمان در هرگذر با مربوطین‌شان با وجوهات مشترک حیات بسر ببرند، بلکه اکثر مردم در کابل آن همه وابستگی‌ها را از میان برده بود و در شهرکابل از مردم بیرون یا به عباره دیگر از ولایات و بعضاً از خارجها جمع شدند و جمعیت و ازدحام در کابل بدرجه رسید که پورغنی میگفت که در جای درختان زیبای ارغوان‌های کوه های آسه مایی و

شیردروازه، خانه‌های کلوخی آباد کردند و نامش را گذاشتند «شب آباد»؛ و بنابر نبود و قلت مواد سوخت درخت‌ها و بته‌های زیبا را که در بهاران گل‌های رنگارنگ آنها شکوفان وی‌شد و به محیط کابل زیبایی خاص بخشیده و فضایش را معطر و خوشبو میگردانید از ریشه برکنده و وسیله سوخت قرار دادند.

پورغنی که از کابل شناسان و کابل‌دوستان بود، در قسمت خرابیهای کابل زعمای متأخر را مسئول ویرانیها و خرابیها میدانست و هر نقشه ناقص گوشه‌های شهر را زیر تبصره و ایراد قرار میداد و از آن جمله بود ویران کردن کوتی‌لندنی.

کسی چه میداند که شاید روح پورغنی از فاجعه نابود کردن بت با عظمت بودا، تراش مینیاتوری‌های خانه هرات و از راکت پزانیها در بالای کابل زیبا سخت نارام شده باشد.

این نگارنده با ارواح شاد پورغنی بمدت هفت سال در یک عمارت زیسته‌ام، او را دریافته بودم که یکی از انساب شناسان ماهر و هوشیار بود که کابلی‌ها را با کابل و گوشه‌های دور و نزدیکش با همه قلعه‌های خورد و بزرگ می‌شناخت. از گوشه‌های بالاچار، از تاریخ کوه جلغر، از پغمان و معماران آن از عمرانات دوره‌های میرزاالوغ بیک و میرزاویس (ویس‌الاباد بنام همین اولین نامگذاری شده است) از تیموریان در کابل، از فعالیت‌های شاهان متأخر خاصا امیرامان‌الله‌خان و کارهای ارزنده عمرانی او در پغمان و کابل، از داستان‌های عیاری و نامداری غازی وزیرمحمداکبرخان، از نامردی‌های بعضی زعمای ضعیف‌النفس که به فرنگیان سرخم کرده بودند، از وجه تسمیه‌ها و خصوصیات مردم چاردهی کابل، قلعه جواد، قلعه فتوح، چارآسیا، قلعه زمان خان، چنداول، از بزرگان چنداول (چند اول پراز برکت و حرکت)، بی بی پهروی کابلی، شیرپور، نپه مرنجان، قلعه حشمت، دهمزنگ، ده بوری، چهل‌ستون، دارالامان، ده دانا، ده افغانان، باغ بالا، افشار، مهتاب قلعه، قلعه شاده باغ‌بر، گذرگاه باغهای شهرآراء و جهان آراء، پل‌مستان، زیارت سخی شاه مردان، چارچته، کوتوالی و بازارها و

رسته‌های کابل قدیم، از کسبه‌کاران، از عیاران و کوچ‌ها و گذرهای مربوطه‌شان یک بیک حکایه و شرح میداد. ای بسا بزرگانیکه نامهای گرمی‌شان بمانند پورغنی ناشناخته درین جهان بدار بقا شتافتند.

شادروان پورغنی مرد قوی‌الجثه که ضمنا شخصیت فرهنگی بود اوقات خود را با دوستان فرهنگی‌اش چون محمد عبدالحمیداسیرمشهور به فندی آغا، قاضی ظاهر سامی، حاجی سرور دهقان کابلی (از نبیره‌های امیر تیمور صاحبقران)، مولوی قربت، مولانا خسته، صوفی عشق‌ری، استاد بیتاب، استاد جاوید، کتاب‌فروشان کابل، انتیک‌فروشان، نویسندگان و استادان ارتباط داشته و وقف صحبت‌های‌شان مینمود.

پورغنی باآنکه تحصیلات هنری داشت، زیاده‌تر در پی شعر و شاعری راه پیمایی نمود و کلیاتی از بزرگان ادب را زیر بغل با خود حمل میداد و روزها و شب‌ها با خواندن متون آنها خود را بهرور می‌ساخت و با دوستان مناقشه‌های ادبی انجام میداد و در کنار آن همه شعرخوانی و شعردانی و متن‌شناسی بگفته فصیح‌المتکلمین حضرت شیخ سعدی معلم عشقش او را شاعری آموخت و در شعر دست رسا یافت و گاهگاهی در بیابان بی سروپای فلسفه خود را ناپدید ساخت و بعد از سفر ینثرب و بطحایش قصیده‌غرای فلسفی را سرود و ناله کنان میگفت که:

در هر جا که هر چه را جستجو کردم نیافتم.

پورغنی مرد حساس و آزاده صفت که به تواریخ جنگ‌های افغان و انگلیس وارد بود از نظامهای چپ‌گرا و مداخلات خارجی‌ها خاصا همسایه شمال آن وقت یعنی روسها نفرت نشان میداد، چنانچه با مداخله بیگانگان حیات او وارونه گشت و به کابل زیبایش که وقتی از خطبه‌های جنت‌نشان شرق و نگینه قیمت بهای افغانستان بشمار میرفت سخت اشک‌حسرت میریخت و توگویی که او میدانسته که با ورود لشکر خون‌آشام اجنبی آزادی‌اش از بین رفته و حیاتش به پایان خواهد رسید و چنانچه که خورا در

قفس می‌پنداشت و درد و آلام وطن محبوب او را از پای در اندخت . خداوند روحش را شاد داشته باشد.

وقتیکه یگانه دختر پورغنی و تنها بازمانده او محترمه سهیلاجان دید که والدین و سه برادرانش بدار بقا شتافتند، بفر آن افتاد که نام پدرش یا عیارزاده کابلستان را با ترتیب و طبع کلیاتش زنده سازد، چون با این نگارنده از موضوع مشوره فرمود، اولین پیشنهادم بعد از تقدیر از او این بود که در همسایگی‌شان به شهر هامبورگ، بزرگ مردی از تبار خبرمگان و فرهنگیان کابلی و نویسنده تاریخی و سیاسی با چهره شناخته شده و آشنا به علما، جناب نصیرمهرین اقامت دارند که این گرامی شخصیت در عالم آوارگی دوراز کابلستان یا زادگاه محبوبش کتاب‌ها نوشته و بطبع میرسانند با ایشان تماس حاصل نماید. و الحق که دانشمند ارجمند جناب مهرین به سلامهای محترمه سهیلاجان غنی و اینجانب لیبیک گفتند و بالاتراز آنچه که عهد بسته بودند، لطف‌ها و مرحمت‌ها کرده و در حقیقت کتاب کلیات پورغنی را آرایش و پالایش اعلی دادند و ما را ممنون و مشکور گردانیدند و مهمتر اینکه یک گام متین و مثبت دیگر بر احیاء فرهنگ وطن نهادند.

اینک با تشکر فراوان بدرگاه حضرت یزدان محترمه سهیلاجان که وی را در ایام خوردسالی‌اش شاداب و با نشاط زیارت کرده بودم، بعد از مکالمات تیلیفونی دریافتم که بعد از وفات جمله اقارب‌شان با همه غمگساری‌ها و مشکلات حیاتی در عالم هجرت و غربت با ریختاندن اشک‌ها به یاد عزیزانش نام پدر و فامیل را زنده گردانید.

طفیل چشم من نم آفرینند

برای خاطر مغم آفرینند

مکررا باید عرض شود که اثر نایاب یا کلیات مرحوم پورغنی اکنون با زحمات و تکالیف محترمشان سهیلاجان که سرچشمه این عمل نیک میباشد با همکاری‌های بیدریغ، عالمانه و دلسوزانه

دانشمند فرهیخته جناب نصیرمهرین یا بهتر بگویم فرزند صدیق و دانشی‌مرد کابلستان که توجهات خاص به متن کتاب نمودند، پروژه بصورت درست عملی شده و کامیانه به نتیجه رسید و اینک کتاب، « دیوان پورغنی» بدسترس علاقمندان قرار داده می‌شود.

ناگفته نباید گذشت که حیات دختر شاهدخت صفت پورغنی محترمه سهیلاجان غنی نیز از گزند روزگار درامان نبوده ولی با شهامت و همتی که خداوند برایش ارزانی نموده است با مبارزه و مقاومت در همه نابرابری‌های وارده بخرج داد. یکی از کارهای خارق‌العاده‌اش بعد از وفات همه اعضای فامیلش تهیه کتاب مذکور می‌باشد که اینک فامیلی گرامی‌اش را زنده گردانید که کامیابی‌های بیش ازپیش او را از دربار رب‌العزت طلب مینمائیم.

پروفسور داکتر عنایت‌الله شهبازی



لیلا تیموری*

در جهان یادگار ما سخن است
شمع لوحه مزار ما سخن است
آنچنانم به عشق حسن سخن
گویی پروردگار ما سخن است

سلام بر قلم که خداوند به آن سوگند یاد نموده است.
سلام بر سخن که شاعره دیروز، امروز و فردای دل جان ما
است.
سلام بر عشق که محور هستی و ستون دستگاه عظیم آفرینش
است.
سلام بر شما که زیر این سقف به نظاره شمع لوحه مزار
شاعر همیشه جاوید مرحوم پور غنی جمع شده اید.

و سلام بر تو سهیلای عزیز که توانستی با تمام مشکلات اشعار
ناب پدر را از دست نیسان به دست جاویدان بیاوردی و روح
پدر را شاد و دل دوست داران شعر ادب را شادمان ساختی. آرزو
داشتیم در چنین شبی خاطره برانگیز در کنار تو باشیم در کنار
تو که یگانه یادگار خانواده برای ما هستی؛ و من غم و درد نبود

*پیام تهیه شده روی دی. وی. دی.

برادران عزیز تو را بادل جان احساس می کنم. ای وای که بس جوان و نامدار از جمع ما رفتند به قول پدر بزرگوارت که می گوید:

رفتیم و گرد ما به سر کوه یار ماند

نقش غبار ما به دل روزگار ماند
وقتی قامت بلند و سیمای مردانه مرحوم پورغنی به خاطر می آید مزار و گل سرخ، شب روز نوروز با تبسم های مهرآمیز پدر مرحوم و با خنده های شیرین مادرم و با مهربانی ها و مهمان نوازی های پدر کلان مرحوم، چهره های دوستان و خیشانی که از کابل به خانه ما می آمدند؛ یک یک در برابر دیده گانم چون دشت های پر گل مزار گل می کنند و خاطرات شبی دیرین و شیرین از شب های شعرخوانی، غزل خوانی، شعر جنگی ها و بیدل خوانی ها در ذهنم زنده می گردند.

به یاد دارم که نوروز بود و خانم فرخنده از شهر فیض آباد به زیارت سخی جان به مزار شریف آمده بود. این خانم فرخنده، سمنبو نام داشت و شعر می گف. پدرم به افتخار این بانو ضیافتی ترتیب دادند. همه دوستان زنان و مردان در خانه ما جمع شدند. در این میان مرحوم پورغنی نیز حضور داشتند و به صدر مجلس در کنار سمنبو نشست و با طبع روان و قریحه سرشاری که داشتند، همان شب غزل زیبایی تقدیم سمنبو کردند. یک بیت آن مثل دیروز به یادم است که از شنیدن آن، آرزوی در دلم جوانه زد
وقتی پورغنی گفت:

تا گوش به اشعار سمنبو کردم

مثلی که غنی گل سمن بو کردم
از شنیدن این بیت زیبا آرزویی به دلم چنگ زد و در آن زمان که دختری ده یازده ساله بی پیش نبودم، آرزو کردم کاش روزی من هم شعر بگویم و در کلام شاعری چنین زیبا تعریف شوم.

از مرحوم پور غنی خاطرات زیادی به خاطر دارم ولی باید
بگویم چنانچه خود مرحوم پور غنی گفته است:

با همه بی بهره گی از ماه و جاه ام حیف نیست
عوض گنج روان طبع روانم داده اند

واقعاً شاعر شیرین کلام با قریحه سرشاری بودند. یادش
گرامی و روحش شاد باد.
در اخیر با تشکر از میزبان فرزانه خانم زهره یوسفی
و نویسنده هنر دوست و هنر پرور که در تزیین و تدوین اشعار
مرحوم پور غنی سعی و کوشش مزیدی نموده اند؛ یعنی جناب
محترم آقای نصیرمهرین احساس سپاس و تشکر می کنم. و از
شماها که به سخنان پراگنده من گوش دادید تشکر نموده احساس
سپاس می نمایم.

پیام دوکتور روان فرهادی*
نیویارک ۷ جنوری ۲۰۰۶

با مرحوم پورغنی کابلی در مجالس عروسی و ترحیم در کابل معرفت حاصل کرده آشنایی داشتم . مهربانی و لطف او را قدر میکردم. وحیف آنکه با آن شاعر گرامی صحبت مفصل نکرده بودم. خوشبختانه دانشمند ارجمند عنایت الله شهرانی بین ما حلقهٔ توصل بودو اشعار او را بمن میآورد. درمیافتم که در اشعار او (مانند آثار جناب آیینه) پیامی از اهل دل بشمول اثرذوق عیاران و کاکه های کابل را میتوان یافت .

دریغا که از صحبت او بیشتر برخوردار نشدم؛ اما دربارهٔ ارزش عالی و مقام او در میان شعرای کابل مطمئن و شادمان بودم.

امیدوارم بعد از نشر این مجموعه دربارهٔ اشعار آن صاحب‌دل، ارزیابی ای در مجلهٔ "اثر" بنگارم.

ومن الله توفیق .

* خوانش پیام توسط صفرزاده

نعمت‌الله مختار زاده



محبوب دل و جان

ای " پور غنی " ! شاعر آزاده دوران
در قاره فرهنگ، تویی صاحب فرمان
هم شاعر و خطاطی و نقاش توانا
در مکتب بیدل بودت، خیل مریدان
بنگر همه از نام تو، مستند و خرابند
جز باده اشعار تو، از ساغر عرفان
هر چند که ما، بی‌سر و بی‌پای زمانیم
با نام تو مشهور جهانیم، به قران
محبوب دل و جان
محبوب دل و جان
محبوب دل و جان
محبوب دل و جان
محبوب دل و جان
محبوب دل و جان
محبوب دل و جان
محبوب دل و جان
محبوب دل و جان
محبوب دل و جان

از نغز کلام تو شکر، پاره به بازار
 ماییم، خریدار
 قند و عسلی عرضه اگر، زان لب و دندان
 محبوب دل و جان
 از شش جهت عالم امکان، خیر آمد
 مشک تتر آمد
 دشت و دمن خاطره‌ها، پر گل و ریحان
 محبوب دل و جان
 اشعار تو از بسکه روان است و فصیح است
 یعنی که ملیح است
 چون آب حیاتی، چسکد از چاه زنخدا
 محبوب دل و جان
 امشب که به یاد تو، عزیزان همه جمعند
 پروانه و شمعد
 سوز است و گداز است و درآشنایی یاران
 محبوب دل و جان
 از غرب و شمال ز جنوب است و ز شرق است
 چون نور ز برق است
 گلپاره تعطیر، نثارت به هزاران
 محبوب دل و جان
 روح تو بود شاد، که این دخت عزیزت
 خوشنام و تمیزت
 تجلیل مقام تو، در بین ادیبان
 محبوب دل و جان
 با آنکه "سهیلای غنی" ساکن هالند
 فرزانه دل‌بند
 گسترده چنین خوان ادب گوشه آلمان
 محبوب دل و جان
 استاد "صفرزاده" که با لحن ملیحش
 با حسن صدیحش

با ساغر و پیمانه فرهنگ به میدان
محبوب دل و جان
"مهرین" نصیری که پژوهشگر ماهر
از باطن و ظاهر
سنگ محکش صیقل آینه و جدان
محبوب دل و جان
از "یوسف کهزاد" و هم از خانم "کهزاد"
"دی وی دی" آزاد
بشنیده و دیدیم، چو خورشید فروزان
محبوب دل و جان
لیلا که ز آمریکه فرستاده پیامی
تکبیر و سلامی
مجنون، گریزان شده در دشت و بیابان
محبوب دل و جان
آقای "حجازی" که همی دامن پر گل
با صَلْصُل و بَلْبَل
در باغ ادب، با همه سرمست و خرامان
محبوب دل و جان
از خاور جان، "باختری"، "واصف" موصوف
آن شاعر معروف
بنموده به لیک یکی را ز هزاران
محبوب دل و جان
شهرانی و فرهادی عثمان و شباهنگ
هم واله و بیرنگ
پیغامی فرستاده یکایک در و مرجان
محبوب دل و جان
"پولادیان"، با هنر واژه فرهنگ
با نغمه و آهنگ
دردانه تدبیر بسی عرضه به یاران

محبوب دل و جان

آن "ناظم" الحاج، "خلیل"ی که جمیل است
در عشق شکیل است

فرهیخته با طبع روان در پی خوبان

محبوب دل و جان

الحاج، نسیمی که اسیر اسرا است

فخر الشعرا است

از درد کمر، حیف نشد، آمدنشان

محبوب دل و جان

اما، به تلیفون، یکی دو شعر روانش

با طبع جوانش

دیشب به منش خواند، بیارم به شمایان

محبوب دل و جان

بر "زهره" بیچاره فلک، جور و جفا کرد

بنگر که چها کرد

در ماتم مادر شده گریان و پریشان

محبوب دل و جان

"نعمت" نه سپر دارد و نه لشکر و فوجی

نه بحر و نه موجی

جز خامه بشکسته و کم رنگ، به جولان

محبوب دل و جان

داکتر محمد اکرم عثمان*

سویدن



عبدالقدیر پور غنی شاعر بزرگی که از نو باید شناخت

کابل زمین از سده های بسیار دور، گهواره و گور هزاران سیمای افتخار آفرین و شاز می باشد. اگر از یادکرد دوباره چهره های اسطوره ای کابلی ها چون «رودابه» مادر جهان پهلوان رستم در شاهنامه فردوسی بگذریم باید از پهلوانان و مدافعان کابلی یاد کنیم که در زمان رتبیل شاهان در مقابل ایغار تازی ها سینه سپر کردند و از کوه و کمر و دشت و دمن کابل پاسداری نمودند.

پسantتر در قرن نهمم هنگام تجاوز انگلیس بازهم عیاران کابلی، دمار از روزگار فرنگی در آوردند و از کشته پشته انداختند و در سده بیستم بازهم جانبازان کابلی در کسوت کاکه ها وارد میدان شدند و روس بی آرم را چنان تنبیه کردند که در تاریخ آن متجاوز خون آشام سابقه نداشت.

انعکاس آن خاطره ها در پندار و گفتار و قلم و قدم کاکه های کابلی، صفحه درخشان تاریخ ادبیات ما را تشکیل میدهد و از

* در شب محفل، پیام ایشان بصورت شفاهی به اطلاع رسانیده شد. نوشته فوق در مجله فردا، نشریه کلوب قلم به نشر رسیده است.

درخشش استعداد آتش نفسانی خبر میدهد که حامل و ناقل صفات
جلیل رفتگان بلندنظر خویش بودند.

یکی از آن صاحب‌دلان شادروان عبدالقدیر پورغنی می باشد که
در تقوا و سخا و عیاری و جوانمردی سرخیل اقرانش بود و بدون
تظاهر و خودنمایی قلم زد و دیوان فراهم آورد که گواه ذوق سلیم
و ورود وسیعش در هنر سرایش، گونه های مختلف شعر می
باشد.

مطالعه سرود های آبدار او میرساند که پورغنی اهل تفحص
و تحقیق بود و ورودی وسیع در فنون و صنایع ادبی داشت.

به تائید شمار کثیری از ارادتمندانش که از نزدیک با او حشر
و نشر داشتند پورغنی صاحب حافظه بسیار قوی بود و در
مجالس انس مرکب از دوستان شعرشناسش به مناسبت هر
موضوعی، ده ها شعر تر از شعرای بزرگ دیروز و امروز را
از بر میخواند و حیرت مجلسیان را بر می انگیخت.

در آنجا که پورغنی مرد درویش خو و قلندر مشرب بود و به
جد از تفاخر، تظاهر و بلندپروازی دوری میگزید، پیوسته در
اختفای هنرهایش می کوشید. او هرگز نخواست که وجیه المجالس
گردد.

بنابر آن بیشتر رسانه های رسمی از وجود چنان شخصیتی در
جامعه ادبی ما بی خبر ماند ولی اکنون که دیوان آراسته و
پیراسته اش به همت دختر حقشناس و فرهیخته اش سهیلا احمدی
غنی و اهتمام جناب نصیر مهرین به زیور چاپ آراسته شده، یقین

کامل و اطمینان واثق دارم که ادبیات شناسان کشور ما به کشف جنبه های سیرشمار شادروان عبدالقدیر پورغنی خواهند شد و در خواهند یافت که شاعر صاحب قریحه و بلند دستی در زمان شان میزیست که به شدت مستحق بازشناسی می باشد.

همچنین مجلس یادبود از آن بزرگوار که در آلمان برگزار شد سزاوار تحسین فراوان می باشد .

کانون قلم افغانها در سویدن مطالعه دیوان منقح مرحوم عبدالقدیر پورغنی را به اهل قلم و ادبیات دوستان توصیه می کند و زحمات مستمر و ارجمند بانو سهیلا احمدی غنی و آقای نصیر مهرین را به دیده قدر می نگرد.



مختصر نگاهی در زندگی پورغنی

حسرت از خاک غنی خیزد و آید کابل
کس اگر شعر مرا جانب کشمیر برد

با وجود یکه ما هردو کابلی، همشهری، هم عصر و به شعر علاقمند بودیم، متأسفانه شناسائی من با جناب پورغنی فقط از دو دیدار مختصر و زودگذر بیش نبوده است. این دو دیدار کوتاه، پای صحبت جناب ضیاقاریزاده یکی از شعرای فرهیخته و به نام وطن بود که با تعاطی چند شعر پایان یافت و حسرت دیدارهای بعدی در دل ماند. حوادث ناگوار سه دهه اخیر که همه پیوند ها را از هم پاره کرد، امیدی هم برای دید و وادید ها باقی نماند. با برگزاری این محفل و دعوت از این هیچمدان در سهمگیری، مرا بران داشت تا منابعی به دست بیاورم و مطالبی در خور جاه و مقام شعری و اجتماعی این پورصالح وطن یعنی «پورغنی» تقدیم بکنم. محترمه لیلا تیموری، شاعره و نویسنده خیلی با استعداد وطن، گرداننده و ناشر مجله پربار «اثر» در امریکا، که با ایشان همکاری قلمی دارم، مطالبی به من فرستادند؛ که آنهم حل مشکل نکرد. زیرا در یک بخش آن نوشته ها تنها در مورد والد محترم پورغنی یعنی جناب عبدالغنی مشهور به غنی نسواری مطلب مفصل تر ارائه گردیده است، اما آنچه مورد نیاز من بود کمتر یافتیم. به جز دو سه قطعه شعر ناب، بعد از جستجو

* خوانش پیام توسط صفرزاده

بالاخره به کتاب معاصرین سخنور نوشته علامه خال محمد خسته که در سال ۱۳۳۹ در مطبعه دولتی کابل به طبع رسیده است رجوع کردم و در آن شرح کوتاهی مبنی بر همان موضوع کلیشه ای سال تولد، درجه تحصیل، دوران کار و بیکاری با یک قطعه شعر ناب چیزی بیشتری حاصل نشد. شعر منتشره معاصرین سخنور که مقطع آن را در پیشانی این نوشته جا داده ام نشان میدهد که جناب پورغنی از مکتب هندی پیروی نموده و در اشعار شان نازک خیالی های صائب، کلیم، غنی کشمیری و شوکت بخاری و بابا فغانی به وضاحت دیده می شود. من به اقتضای این شعرزیبا، شعری سروده و خود شعر جناب پورغنی را مخمس ساخته ام که هر دو در پایان این نوشته به سمع شما رسانده خواهد شد.

علاوتاً لیلا جان تیموری که با پورغنی رابطه خانوادگی دارند، در جمله دیگر صفات نیک و استعداد های هنری شان از اینکه بعد از تحصیل در مکتب صنایع کابل استعداد شکوفایی در هنر رسامی داشته اند نیز یادآور شدند. امیدواریم وابستگان در این بخش هم مساعی بخرج بدهند تا در پهلوی مجموعه اشعار اگر اثر رسامی شان موجود باشد، هم بدسترس دوستداران قرار بدهند.

اینک مخمس بر غزل شیوای پورغنی وهم شعری که به اقتضای شعرشان سروده ام پیشکش می کنم؛ و از اینکه نسبت معاذیر صحی حضوراً در محفل سهم نگرفته ام پوزش می خواهم. موفق و سرفراز باشید.

گاه زلف تو مرا پای به زنجیر برد
گاه چشمت ز لبم قوت تقریر برد
هر کجا خواست مرا این دل بی پیر برد
سفر عشق نه راهیست که تدبیر برد
گر برد، قوه سر پنجه تقدیر برد

بار غم بر سرما گشته ز اندازه برون
شهره شهر جنونیم بسان مجنون
ما کجا فرصت آرام و کجا صبر و سکون
سر به صحرا زدگانیم در اقلیم جنون
قاصدی نیست که پیغام بزنجیر برد

تا گره از سر زلف تو گشودند سحر
سنبل از عنبر گیسوی ترت شد پرپر
در دل انداخته این سلسله شوری دیگر
فارغ از حال پریشان نشود تا محشر
هر دلی عقده از آن زلف گره گیر برد

گرچه آن مژه برگشته و آن زلف سیاه
بهر تاراج دلم صف زده چون خیل سپاه
لیک تا بر سر من می رسد آن مه ناگاه
ترسم از آهوی چشم است نه از تیر نگاه
کان غزالیست که صید از دهن شیر برد

در مقامی که غم و غصه ندارد پایان
بر در می‌کده شو، جام ز ساقی بیستان
تا شود کار به میل دل و، مشکل آسان
همت از پیر مغان جوی که خاک ره آن
کیمیایی است که تأثیر ز اکسیر برد

روزگاری من «اسیر» از دل تنگ کابل
چشم بر دوخته بودم به نوای آمل*
اینک از «پورغنی» می‌شنوم چون بلبل

* اشاره به شعرطالب آملی است.

حسرت از خاک غنی خیزد و آید کابل
کس اگر شعر مرا جانب کشمیر برد

با عرض حرمت،

محمد نسیم اسپر. فرانکفورت جرمنی

۲۲ دسمبر ۲۰۰۵

صحبت خیر مقدم و ابراز امتنان

مهمانان عزیز، از همه اولتر احساسات قلبی خود را یکبار دیگر تقدیم همه شما مینمایم. از خانواده های عزیز و فرهنگیان محترم یک جهان سپاس گذارم که در این محفل اشتراک نموده و با علاقمندی قلبی شنواگرسخنرانان هستند. حضورشما عزیزان، رونق محفل ما را دو چندان نموده و درپهلوی آن، روح پدرم نیز شاد میشود. چرا که این اولین محفل یادبود و معرفی دیوان پدرم بعد از مرگ وی است.

البته جای تأثر و تأسف است که در این مدت طولانی من و برادران مرحومی ام انجنیر عبدالجلیل غنی و محمد تیمور غنی بخاطر مشکلات زنده گی و دوری از وطن، نتوانستیم یاد پدر را در خاطره ها زنده نماییم؛ اما با آنهم من امشب شاد هستم که شاید دین پدر را ادا کرده باشم. با وجود آنکه کمبود مادر و برادرانم را احساس می نمایم، اما امشب، لحظات خوش و فراموش ناشدنی برای من است. از همین سبب با یادآوری از خاطرات پدر، لحظات چند، غم و خوشی خود را با شما تقسیم می نمایم.

دوستان عزیز، پدرم برای من شخصیت ساده یی نبود. او بالاتر از آنچه من فکر می کردم بود. او در خانواده یی که علاقمند به شعر و موسیقی بود، چشم به جهان گشود. او سخاوت و بردباری

و مردمداری را از پدرش غنی نسواری به میراث گرفته بود. غنی نسواری خود از عیاران کابل و شاعر تک فردها بود. چنانچه فرد مشهور وی یا شاعر زنده گی اش که امروز زبانزد مردم کابل است چنین بود:

به ظاهر طلا و بیاطن مسم غنی نام دارم ولی مفلسم
ویا:

چورسی برسرخاکم نگهی شیرین کن
که استخوانم همه آمیخته نسوار است

غنی نسواری در مادیات غنی نبود بلکه؛ در معنویات و مردم داری غنی بود. این روش زندگی غنی نسواری تأثیر مستقیم در حیات پسرش داشت. از همین لحاظ بخاطر او به بزرگترین سرمایه معنوی دست یافت و به سرودن شعرپرداخت و اشعار زیبایی سرود. چنانچه در جایی گفته:

خوشا کسی که دمی چشم پر نمی دارد
فرخ دلی که بحال وطن غمی دارد

برای پور غنی، بزرگترین مدرسه، علم و دانش مردم و وطنش بود. او در مرثیه گوئی و بدست آوردن تاریخ به حساب اجد از شخصیت های ادبی مهارت بسیار داشت که مثالهای زیادی در دیوانش موجود است. او در شناخت کتابهای قلمی، نوعیت خط، خطاطان و زمان نوشتن آن، استعداد خارق العاده داشت. چنانچه در این مورد همیشه با آرشیف ملی همکاری می نمود و کتابهای ناشناخته را برای آنها تاریخ گذاری می نمود. اما متأسفانه از این استعداد وی دوستان خودش استفاده ناجایز نمودند که از آن جمله مرحوم سید کاغذ بزرگترین سرمایه خانوادگی ما را که دو جلد قرآن شریف قلمی بود از پدرم هدیه کرد و مرحوم سهیل پرونتا یک جلد قرآن شریف طلا کاری را از پدرم با پول ناچیز هدیه

نموده از افغانستان خارج کرده به ملیون مارک در آلمان بفروش رسانید که این خاطرات بدی در زندگی من است. بعد از این واقعه خروج کتابهای قلمی از افغانستان ممنوع قرار داده شد.

پدرم شخصی فقیر مشرب بود در زندگی به فکر مادیات نبود همانقدر بدست می آورد که چرخ زندگی می چرخید. گرچه او می توانست توسط تمجید و توصیف از سردمداران وقت تضمین اقتصادی شود و مقامی بدست آورد اما اینکار در فطرت او نبود از همین سبب ۲۰ سال قبل از طرف رئیس اتحادیه شعرا و نویسندگان برخوردارناخوشایندی همراه شخصی که برگزیده اشعارش را برای چاپ برده بود، صورت گرفت. چرا که برای آنها مدح سرایی نکرده بود.

گرچه آغاز شعرگویی پدرم از یک عشق پاک شروع شد و در اوایل اشعارش عشقی بود اما با مرگ عبدالوکیل غنی برادر وسطی ام در اوان جوانی روند شعرگویی پدرم تغییر کرد و با اندوه عمیق از مرگ فرزند جوانش اشعار غم انگیز سرود و آهسته آهسته بسوی تصوف رفت و جهان هستی را به هیچ شمرد. چنانچه خودش گفته:

بعد فرزندم به عشرتخانه دنیاغنی
صورت نقش در دیوار داریم ما
ویا:

جز درگه تو نبود درگاه دیگر ما را
دستم زکرامت گیریاخواجه عیدالله

بهر صورت هرچه بگویم از آن پدر مهربان کم گفته ام و هرچه انجام داده ام کم است. من تأسف روزهای گذشته را دارم که دست پری از دانش پدرم ندارم تا امروز جای خالی او را پر می نمودم اما کوشش می نمایم.

البته در کوشش موجوده و ترتیب دیوان پدرم شخصیت محترم محمد نصیرمهرین سهم ارزنده گرفته و در آمادگی مراسم امشب نیز مرا یاری رسانیده اند. برای من این زحمات شان قابل قدرو فراموش ناشدنی است که تا اخیر زندگی ممنون ایشان هستم.

- از دوست محترم و دانشمند گرامی آقای عنایت الله شهرانی مقیم امریکا که نوشته شان شامل دیوان نیز است و از راهنمایی شان در مورد دیوان پدرم از پیام شان که توسط ذکیه جان کهزادخوانده شد متشکرم.

- از پیام محترم ضیاء قاریزاده از کانادا با صدای خودشان و مرثیه بی که در مورد مرگ پدرم نوشته اند، تشکر میکنم.

- از پیام محترم محمد یوسف کهزاد از امریکا که توسط خودشان ثبت شده و هم نوشته شان شامل کتاب است، متشکرم و همچنان از ذکیه جان کهزاد که با صدای مقبول پیام خویش را برای ما ثبت نموده و فرستاده اند، متشکرم.

- از پیام محترمه لیلای تیموری که با صدای مقبول خودشان از امریکا فرستاده اند، و هم مرثیه بی درباره مرگ پدرم سروده اند، ابراز تشکر مینمایم.

- از پیام های داکتر روان فرهادی که از امریکا، داکتر صاحب اکرم عثمان از سویدن، استاد واصف باختری از امریکا، محترم حیدری وجودی از افغانستان، استاد محمد نسیم اسیر و محترم سایل شباهنگ از آلمان مواصلت کرده اند، اظهار سپاس میگردد.

- از نوشته محترم پورن قاسمی که در مورد غنی نسواری و عیاری وی که شامل دیوان پورغنی است و از نوشته محترم برهان الدین نامق مقیم پاکستان در مورد شادروان پورغنی که شامل دیوان است شکر گزارم.

- از محترم غلام فاروق سروش مقیم هالیند که در قسمت معرفت من با آقای مهرین سهم نیکو دارد و خطاطی اشعاری را که در محفل می بینیم ، نتیجه دستان ایشان است؛ ممنون هستم.
- از محترم ابوبکر ایوبی مقیم هالند که در قسمت نقاشی و تصاویرغنی نسواری و پورغنی سهم گرفته اند؛ واز محترمه خانم منیره نادری مقیم هالند که در قسمت دیکورو دیزاین و چاپ دیوان پدرم؛ زحماتی را متقبل شده اند، یک جهان ممنونم.
- از شاعرگر انقدر محمد زرگرپور که لطف نموده و مضمون های خویش را خواندند، اظهار سپاس می نمایم.
- از پیام کانون فرهنگی افغانستان و آلمان که توسط محترم آقای فضل الله رضایی قرائت شد تشکر می کنم.
- از پیام بنیاد ژورنالیستان که توسط محترم محمد اختر حیدر قرائت شد، ابراز امتنان میگردد.
- از نظم های مقبول و نثرهای دلچسب در مورد پدرم که توسط دوستان فرهنگی ما: محترم آقای ابراهیم حجازی- آقای ناظم باختری- آقای شبگیر پولادیان آقای مختارزاده و محمد احسان ولی خواهرزاده پدرم بیان شد، بی اندازه سپاس گذارم و هم از تشریف آوری فرهنگی گرانمایه صایقه جان احراری ممنون هستم.
- از محترمه زهره جان یوسفی که امشب باید در محفل ما می بود، اما در اثر حادثه غم انگیز مرگ مادر عزیزش آمده نتوانست، نهایت سپاسگذاری را دارم. با آنها در عالم تأثر و غم مقدمه پرمفهوم و پر محتوای را که قبلاً آماده نموده بود، برای ما فرستاد که در شروع محفل توسط خودم برایتان قرائت شد. از محترم آقای صفرزاده که گویندگی پروگرام را بدوش گرفتند، نیز صمیمانه ابراز تشکر و امتنان می نمایم.
- از محترم استاد لطیف جان یاری غزل خوان با استعداد که لحظاتی بعد با آواز مقبول خود محفل ما را رنگ می دهد، قبلاً شکرگذار هستم.

- از محترم عبدالله جان و عمرجان ولی که در قسمت موسیقی آنها هم سهم میگیرند، ممنونم. همچنان دعاهای قلبی خود را نثار اولادهای مهربانم فریحه جان و شوهرش گیدو دونمن، فاروق جان، فوادجان، و عبدالله جان مینمایم که در قسمت هزینه چاپ کتاب و محفل امشب سهم بارز گرفته اند. من به این باور هستم که وقتی پدر و مادر از اولاد های خویش ممنون بوده و رضایت مند باشند، بهترین آرزومندی برای آنها طلب دعای خیر است.

از شوهرم مومن جان که در قسمت اصلاح دیوان پدرم با من همکاری نموده، تشکر می کنم. و به دختر کوچکم فرشته جان نیز دعای خیر میکنم. زیرا در دورانی که من در مورد کتاب کار می کردم همکاری همه جانبه نموده است. در اخیراز محترم محمد نصیر مهرین خواهشمندم که به ستیژ تشریف آورده و در باز نمودن صفحات دیوان پدرم مرا یاری نمایند. از فامیلم می خواهم که در این لحظه با من یکجا شوند تا بهترین خاطره زندگی خویش را با آنها یکجا در قید تصویر بیاوریم. از دوستان فرهنگی و عزیزان شرکت کننده نیز خواهشمندم تا عکس یادگاری باما بگیرند.

باسپاس فراوان، سهیلا احمدی غنی









